درباره

ماهیت طبقاتی دولت شوروی

مصاحبه‌ای با ارنست مندل

توسط دنیس برژه ــ سپتامبر ۱۹۷۷

دنیس برژه: امسال ما شصتمین سالگرد انقلاب روسیه را جشن گرفتیم. همچنین امسال چهلمین سالگرد انتشار کتاب تروتسکی انقلابی که به آن خیانت شدبود، *کتابی که دولت شوروی را به‌مثابه یک دولت کارگری منحط شده ارزیابی میکند. در چهار دهه گذشته وقایع تاریخی بسیاری رخ داده‌اند. ما شاهد بقاء و ثبات نسبی بورکراسی شوروی و در شرایط تاریخی گوناگون شاهد ظهور رژیم‌های بورکراتیک دیگری بوده‌ایم. اعتبار تحلیل تروتسکی پس از چهل سال چگونه‌است؟ جنبش تروتسکیستی چه به‌آن افزوده و نظریه از محک آزمایش تاریخ چگونه بیرون آمده است؟*

ارنست مندل: نقطه شروع بحث تروتسکی که قدرت موضع او در مورد ماهیت شوروی از آن ناشی است نظری است که مورد قبول تمامی جناح چپ جنبش کارگری در آستانه انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ بود و بعدا" گرایش‌های تجدیدنظرطلب یکی پس از دیگری آن را کنار گذاشتند. مطابق این نظر غیرممکن است که مبداء و جریان تحول انقلاب روسیه را با جدا ساختن این کشور از دیگر کشورهای جهان شناخت. نکته بدیع

www.hks-iran.com

در نظریه انقلاب مداوم که شاید به‌ظاهر متناقض به‌نظر آید ــ یعنی این مطلب که پرولتاریا میتواند در کشورهای سرمایه‌داری عقب‌افتاده‌تر زودتر از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری قدرت را تسخیر کند ــ فقط در زمینه یک تحلیل خاص از امپریالیزم و مبارزه طبقاتی در سطح جهانی معنی دارد. صرفا" به‌دلیل پدیده امپریالیزم، یا دقیقتر بگوئیم به‌دلیل آغاز روند سقوط وجه‌تولید سرمایه‌داری است که نظر قدیمی مارکس‌مبنی‌بر اینکه کشورهای پیشرفته‌تر آینده کشورهای عقب افتاده‌تر را بدانان مینمایانند در قرن بیستم دیگر عموما" کارآئی ندارد.

تروتسکی از این موضع اولیه، دو نتیجه‌گرفت: نخست آنکه پیروزی انقلاب روسیه صرفا" بابرقراری‌دیکتاتوری پرولتاریا که دهقانان فقیر از آن حمایت کنند ممکن است. دوم: بوضوح ساختن یک جامعه بی‌طبقه، یک جامعه سوسیالیستی کامل در کشور عقب افتاده روسیه غیرممکن است. منشویک‌ها به‌موضع قرن نوزدهم مارکس چسبیده بودند. آنها از فهم نتایج ظهور دوران امپریالیزم عاجز ماندند، منطق و سنگینی بار عقب افتادگی را نمی‌فهمیدند. این مطلبی است که آگاهی انقلابی‌های‌معاصر را سخت‌تحت تاثیر قرار داده است و نشان می‌دهد که اگر پیروزی انقلاب اکتبر رخ نداده بود روسیه نیز به‌کدام سو می‌رفت. از طرف دیگر استالین مرتکب این خطای مشابه شد که دخول روسیه به بازار جهانی را نمیدید و از این رو کلیه نتایج اقتصادی، نظامی و اجتماعی‌آن را ازنظردور می‌داشت ونتیجه‌هم میگرفت که تحت شرایط معینی ساختن کامل یک جامعه بی‌طبقه را در یک کشور می‌توان عملی کرد. این موضوع همچنان در مورد استالینیست‌ها و کلیه گرایش‌هائی که ماهیت اتحاد شوروی را صرفا" براساس نیروهای داخلی ودرونی این جامعه تحلیل می‌کنند صحت دارد.

آنچه موضع نظری تروتسکی را ارج میدهد، صرفنظر از گرایش‌ها و فرمولهای لحظه‌ای، این‌است که به‌نظر تروتسکی سرنوشت اتحاد شوروی در تحلیل نهائی به‌نتیجه مبارزه طبقاتی در سطح جهانی‌وابسته بود. بدین‌سان استالینیزم چون ماوقع پیش‌بینی نشده‌ای در تاریخ به‌نظر میآید. تابعی است از آنچه میتوانیم موازنه ناپایدار میان نیروهای اجتماعی متخاصم در سطح جهانی بخوانیم. استالنینیزم بیان شکست و ناکامیابی انقلاب جهانی پس از سال ۱۹۲۳ است. ولی درعین حال منعکس کننده ضعف ساختاری درازمدت سرمایه‌داری جهانی نیز هست که‌علیرغم تلاش‌های‌اقتصادی و نظامی مکرر بازهم نتوانسته است وجه‌تولید سرمایه‌داری را در اتحاد شوروی برقرار نماید. در پشت فرمول "مرحله‌انتقالی" و "جامعه انتقالی" این واقعیت نشسته است که در سطح جهانی آزمایش نهائی قدرت میان سرمایه و کار هنوز انجام نشده‌است. دراین معنی‌نیز بدیلی که تروتسکی در سالهای ۱۹۴۰ــ۱۹۳۹ عنوان ساخته در اساس خود کاملا"

www.hks-iran.com

صحیح است ، علیرغم اینکه او در مورد زمان آن اشتباه کرده بود یعنی شکست عظیم پرولتاریای جهان در یک دوره تاریخی تام ، نه‌تنها بالقوه بلکه عملا" سرمایه‌داری را در اتحاد شوروی احیاء خواهد کرد . و برعکس، شکست عظیم سرمایه‌داری و بورژوازی جهانی ، در چند کشور اصلی جهان سرمایه‌داری اتحاد شوروی را به راه ساختن جامعه بی‌طبقه بازمی‌گرداند .

برژه : شما اصطلاح مورد استفاده تروتسکی یعنی "مرحله انتقالی" و "جامعه انتقالی" را به‌کار گرفتید . اما پیش‌بینی تروتسکی مبنی‌بر ازمیان رفتن‌نسبتا" سریع استالنینیزم خواه از طریق یک انقلاب سیاسی پرولتری یا از طریق احیاء سرمایه‌داری خطا از آب درآمد . مضافا" به‌این که دولتهای دیگری ایجاد شده‌اند که در آنها بورکراسی به‌شکل‌های معین وابسته به شرایط معین قدرت خود را مستحکم ساخته است . آیا این واقعیات کافی نیستند تا ما ناگزیر به مفهوم "انتقال" خصلت مارکسیستی وسیعتر و دقیق‌تری از آنچه در سنت مارکسیستی زمان‌تروتسکی وجود داشته است ، بدهیم ؟

مندل : پیش ازهرچیز باید بگویم که به‌معنی‌واقعی کلمه "سنت مارکسیستی" در مورد این مساله وجود ندارد . مارکس فرصت پرداختن به‌این مساله را نداشت . انگلس نیز چنین فرصتی را پیدا نکرد . پس‌از مرگ آنها روند عامیانه و ساده کردن مساله آغاز شد و اوج این روند در نوشته‌های مشهور استالین در مورد وجوه‌تولید یافت .میشودکه مطابق آنها ، کلیه جوامع ناگزیرند که‌مراحل کمونیزم ابتدائی ، بردگی ، فئودالیزم ، سرمایه‌داری و سوسیالیزم را بپیمایند . درواقع ، صرفا" دراین اواخر است که بواسطه رنسانس تحلیل تاریخی مارکسیستی و نیز به‌دلیل نفوذ روش مورداستفاده‌مارکسیزم در پژوهش‌های‌تاریخی و فرهنگستانی ، مبانی ابتدائی این بخش از نظریه مارکسیستی بنا شده است . اما این‌مبانی هنوز به نظم نیامده‌اند ، کار بسیاری دراین زمینه باقی مانده که باید انجام داد .

امروز ما میتوانیم صرفا" از مثال اروپا ــ تازه بخش‌های دیگر جهان‌و تمدنهای دیگر را که مورد بحث قرار ندهیم ــ مشاهده کنیم که در واقع میان کلیه وجوه تولیدی عمده دورانهای طولانی انتقال وجود داشته است . در پرتو این ملاحظه ، مورد جامعه شوروی موردی معمولی محسوب میشود ، ونه یک روند انتقالی که بطور غیرمعمولی و استثنائی طولانی شده‌است . بگذارید دو مثال بزنم .

چنانچه وجه‌تولید برده‌داری را اساسا "استوار برکار تولیدی بردگان درکشاورزی و

www.hks-iran.com

صنایع دستی (منابع اصلی تولید اجتماعی) بدانیم و چنانچه وجه‌تولید فئودالی را اساسا" استوار برکار رعیت در تولید کشاورزی بدانیم، آنگاه میان دوران غلبه کار برده تا دوران غلبه کار صرف دوران‌انتقالی طولانی که قرنها بطول انجامید، لااقل در اروپای غربی، مرکزی و جنوبی (از امپراتوری بیزانس هم که بگذریم)، خواهیم یافت. دراین دوران انتقالی به‌اشکال و ترکیبات گوناگون بهتر شدن وضع بردگان با بدتر شدن وضع دهقانان آزاد ــ خاصه آن عشایر به‌اصطلاح وحشی که در حیطهٔ امپراتوری رم نفوذ کرده بودند ــ همراه بود. صرفا" با درهم شدن این دو نیروی اجتماعی بود که وجه تولید فئودالی به‌شکل غالب درآمد و این احتمالا" در حدود قرون هفتم و هشتم رخ داد.

مثال دوم روشن‌تر است، اگرچه دراین مورد دوران‌انتقالی کوتاه‌تر است. زوال وجه‌تولید مبتنی‌بر کار رعیت در قرون چهاردهم و پانزدهم در پیشرفته‌ترین بخش‌های اقتصادی اروپا کاملا" روشن است خاصه در کشورهای شمال اروپا، انگلستان، بخشی از فرانسه و بخش‌های شمالی و مرکزی ایتالیا و آلمان. در برخی از این مناطق، رعیت‌داری و تقریبا" بطور کامل بمثابه رابطه غالب تولیدی در کشاورزی ازبین رفت. اما ناپدید شدن رعیت‌داری به‌ناگاه جای خود را به تعمیم یافتن کار مزدوری و یا حتی کار مزدوری در مقیاس وسیع نمی‌دهد. به‌عبارت دیگر بطور آشکار یک دوران انتقالی دیگر میان سقوط رعیت‌داری و ظهور کارمزدوری، میان سقوط وجه تولید فئودالی و شکوفائی وجه تولید سرمایه‌داری موجود است. من مخصوصا" از "وجه تولید سرمایه‌داری" صحبت می‌کنم و نه از "غالب شدن سرمایه بانکی یا مناسبات بازاری" که مواردی جداگانه هستند. صحبت از روابط تولیدی سرمایه‌داری است. این دوران‌انتقالی را می‌توان بمثابه سازماندهی اقتصادی مبتنی‌بر تولید خرده‌کالائی مشخص کرد. البته در مورد خود این اصطلاح در بحث باز است، ولی بهرحال دراین دوران‌تولید کننده اصلی رعیت یا کارگر مزدور نیست، بلکه تولیدکننده کوچک است که به ابزار تولید و معاش دسترسی دارد. در واقع تبدیلی که در کار است نه تبدیل از رعیت به کارگر مزدور بلکه از این تولیدکننده مستقل به‌کارگر مزدور میباشد واین‌تبدیل راه را برای رشد سرمایه‌داری میگشاید تابه‌معنی‌واقعی کلمه وجه‌تولید غالب گردد. و هم از این روست‌که یکی از مشخصه‌های پرولتاریا دقیقا" آزادی و نه‌بندگی شخصی او محسوب میشود.

این دوران انتقال کوتاهتر از آن دوران انتقالی است که وجه تولید برده‌داری را ازوجه تولید فئودالی جدا میسازد. از این رو بواسطه بغرنج بودن موقعیت، تحلیل اجتماعی ــ اقتصادی مشکلات بیشتری را طرح میکند. بطور کلی آنچه ما در اینجا با آن سروکار داریم بیان قانون تکامل ناموزون ومرکب است. چنانچه بخواهیم تعریف واقعا"

www.hks-iran.com

موجزی از مناسبات تولیدی غالب در فلاندر، برابان، لمباردی، توسکانی، راین‌لند، و حتی مناطقی از فرانسه و انگلستان در پایان قرن پانزدهم بدست دهیم با مشکل عظیمی روبرو خواهیم شد. مشکل بتوان میان آنها یک فصل مشترک یافت. اینجاترکیبی از مناسبات تولیدی شبه فئودالی با آن مناسبات تولیدی که تولید خرده‌کالائی را دربر میگیرند ومناسبات‌تولیدی شبه‌سرمایه‌داری موجوداست. همچنین آغازتولید مانوفاکتوری سرمایه‌داری که بنقد برمبنای کار مزدوری استوار است نیز یافت میشود. با این‌وضف غیرممکن است که بتوان کلیه این عوامل را در یک فرمول مثلا" فئودالیزم یا سرمایه‌داری خلاصه نمود. این است مساله مورد بحث من. علیرغم خصوصیات ویژه این دوره، ما به‌روشنی با یک مرحله انتقالی روبروئیم.

برژه: ولی حتی اگر بتوان‌گفت که تحت وجوه تولیدی برده‌داری یا فئودالی، عوامل وجه تولید جدید بنقد به‌صورت مناسبات اجتماعی تولیدی جدید شکل گرفته‌بود آیا میتوان گفت که عناصری از سوسیالیزم نیز می‌تواند بمثابه مناسبات تولیدی جدید در دل جامعه سرمایه‌داری انکشاف یابد؟

مندل: به‌روشنی‌خیر. البته می‌توانیم بگوئیم که‌شرایط‌لازم جهت‌بوجودآمدن‌جامعه بی‌طبقه در دل وجه تولید سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. امامناسبات اجتماعی شدهٔ تولیدی‌خیر. دقیقا" به‌همین دلیل است که جز با سرنگون کردن قطعی قدرت بورژوازی، جز با نابودی دولت بورژوائی، جز با تهاجم مستبدانه علیه حق مالکیت ــ این بیان مارکس و انگلس در ***بیانیه کمونیست*** است ــ ظهور جامعه انتقالی میان سرمایه‌داری و سوسیالیزم غیر ممکن است. این موضوع بهیچوجه دلیلی علیه مفهومی که اتحاد شوروی را یک جامعه انتقالی نظیر نمونه‌های قبلی جوامع انتقالی می‌شناسد، محسوب نمیشود. بلکه صرفا" دلیلی بر توجیه ارتباط متفاوتی میان مناسبات تولیدی نوین‌و قدرت دولتی است. در واقع این یکی از قویترین عوامل تحلیل مابشمار می‌آید. مناسبات‌تولیدی‌ما بعد سرمایه‌داری نمیتوانند در دل جامعه‌ای که بورژوازی و دولت بورژوائی برآن حاکم است شکل بگیرند. این نکته به‌این معنی است که ظهور چنین مناسبات تولیدی فقط و فقط پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی ممکن است.

این‌مساله ما را به‌نقطه شروع بحث برمیگرداند. در تاریخ بشر یک مرحلهٔ انتقالی یعنی جامعه‌ای در حال انتقال میان دو وجه تولید اصلی و "پی‌درپی" پدیده‌ای منزوی و محدود به‌جامعه شوروی و مسائل مربوط به‌گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم نیست. این پدیده‌ای است که در طول تاریخ بشری بارها خود را نشان داده است. مثلا" آن

www.hks-iran.com

مارکسیست‌هائی که علاقمند به مطالعهٔ جوامع آفریقائی هستند با یک نکته ویژه و جالب روبرو می‌شوند: جامعه افریقائی را در زمان اشغال استعماری آن و حتی در مرحله فوری مابعد این اشغال چگونه می‌توان تعریف کرد؟ این مساله ناشی از آنست که اشغال استعمارگرانه آفریقا منجر به یک تبدیل کامل و ریشه‌ای مناسبات تولیدی بومی، خاصه در دهکده‌ها، ولی حتی تا حدودی در خارج از دهکده‌ها نیز نشد. درواقع غیرممکن است بتوان آفریقای سیاه را در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه‌نخست قرن بیستم شناخت مگر اینکه مفهوم آشکارا انتقالی "طبقات اجتماعی در حال شکل گرفتن" یا "طبقات اجتماعی درحال‌تکوین" را بکار گیریم. درواقع این ذرهٔ منطقی درون کلیه نظرات باصطلاح سوسیالیزم "آفریقائی" است که مطابق آنها مارکسیزم بدرد شناخت آفریقا نمی‌خورد. چنین نظراتی بوضوح کاملا" خطایند و در فهم روند تاریخی به‌بیراهه می‌روند: اینها با گرفتن عکس فوری از یک لحظه از تکامل، دیگر نمیتوانند کل جریان تکامل را درک کنند. اماعکس فوری حتی اگر تکان هم‌خورده باشد کاملا" بی‌فایده نیست وقتی با دهکده نمونه افریقائی در اواخر قرن نوزدهم یا اوائل قرن بیستم سروکار داریم ــ خاصه وقتی هشتاد الی نود درصد جمعیت در چنین دهکده‌هائی زندگی می‌کنند ــ نمیتوان‌گفت که اربابان فئودال یا سرمایه‌داران یا توده‌ای از پرولتاریا یا دهقانهائی که درحال تبدیل به‌دهقان بی‌زمین‌هستند، روبرو هستیم من اینجا از دهکده نمونه افریقائی صحبت میکنم و نه از دهکده عربی که وضع متفاوتی دارد، و نه از دهکده افریقای جنوبی یامستعمره‌هائی که در کل اسکان سفیدپوست‌هاست، و نه از شهرهای مستعمره نشین، که اینها نیز وضع متفاوتی دارند. البته موارد فئودالیزم یا شبه فئودالیزم در برخی از کشورهای افریقائی و در برخی از مناطق به‌چشم میخورد، حتی موارد کشاورزی شبه سرمایه‌داری یا مناسبات تولیدی شبه سرمایه‌داری نیز موجود است. بقایای برده‌داری نیز اینجا و آنجا هنوز باقی است.اما تکرار میکنم، درکل با روندی روبرو هستیم که در آن بخش اعظم جمعیت خود را عمدتا" در مرحله‌انتقال از جامعه بی‌طبقه به‌جامعه طبقاتی می‌یابند.

روشن است که تحلیل این جوامع در چارچوب فکری پیشنهادی ما بمراتب راحت‌تر است تا در قالب یک مارکسیزم بغایت ساده شده. اگر کسی فکر میکند که اشیاء صرفا" یا سفیدند یا سیاه، جوامع یا سرمایه‌داری‌اند ویا جامعه بی‌طبقه، قدرت یا بطور دمکراتیک در دست‌کارگران است یا ــ بنابه‌تعریف از قبل تعیین شده ــ دردست یک طبقه جدید، چنین شخصی صرفا" با سلسله‌ای از مسائل مرموز و غیرقابل فهم روبرو خواهد شد. اما چنانچه این ساده‌گرائی‌های افراطی را کنار بگذاریم و به آن شکلی از تحقیق باز گردیم که جامع کلیه ابعاد مسائل‌اساسی باشد، در جواب به مسائلی از این دست که جامعه

www.hks-iran.com

طبقاتی کدام است ، چه‌چیز به‌معنای محو تدریجی طبقات اجتماعی است و چه چیز را جامعه بی‌طبقه می‌توان دانست ، دیگر ملاحظه این واقعیت که دوران انتقالی بیش از آن بطول انجامیده که در ابتداء حدس میزدیم ما را متحیر نمی‌سازد . صرفا" به‌این دلیل که یک‌جامعه معین به‌مدتی طولانی‌تر از آنچه پیش‌بینی شده بود ، دوام آورده نمیتوان یکباره منکر شد که این یک جامعه‌انتقالی است . صرفا" به‌این دلیل که یک دوران انتقالی پیچیده‌تر و به‌بیان غیرمتعارف کمتر "پویاست" و "انتقالش" کندتر از آنچه پیش‌بینی میشد ، رخ میدهد نمیتوان آن را انتقالی نخواند . این واقعیت که شخصی روی یک پل به‌عوض آنکه پیش برود توقف کرده ، نه‌خصلت واقعی پل را تغییر میدهد و نه نفی عمل گذار از پل محسوب میشود . بلکه خیلی ساده این معنی را میدهد که عوامل تاریخی ویا فردی آهنگ قدم‌برداری ، جهت مستقیم و امکانات پیشرفت مسافر را تغییر داده‌اند . پل همچنان بطور اساسی به‌مثابه وسیله‌ارتباط میان دو کناره و برفراز آب تعریف میشود . بهمین ترتیب ، یک مرحله انتقالی میان سرمایه‌داری و سوسیالیزم ، حداقل از نظر ساختاری ، چنین تعریف میشود که دیگر تولید کالائی تعمیم یافته وجود ندارد ، دیگر ابزار تولید ، کالا نیستند واز این رو بنابه‌تعریف خصلت خود رابه‌عنوان سرمایه از دست داده‌اند ، دیگر طبقه سرمایه‌دار که قبل از انقلاب اجتماعی در کشور وجود داشت قدرت سیاسی ، اقتصادی واجتماعی رادر دست ندارد ، اما درعین حال هنوز مناسبات تولیدی واقعا" سوسیالیستی ، خودگردان و آزادمیان تولیدکنندگان همبسته موجود نیست ، و در عوض ترکیب دوگانه‌ای از عوامل گذشته و عوامل آینده در دست است .

امااین ترکیب دوگانه به‌مناسبات ویژه‌ای منجر می‌شود وشاید از این‌نقطه‌نظر است که ما توانسته‌ایم تاحدودی تحلیل تروتسکی را به‌پیش ببریم . این ترکیب به مناسبات تولیدی ویژه‌ای در این مرحله انتقالی منجر می‌شود . اینجا من باید یک مساله نظری را عنوان کنم که فهم آن چندان آسان نیست اما یکی ازمسائل‌نظری کلیدی در شناخت واقعیت اجتماعی ــ اقتصادی اتحاد شوروی محسوب میشود . غرض من تمایز میان مفهوم مناسبات تولیدی خاص، که خصلت هرصورت‌بندی اجتماعی را تعیین می‌کند ، یا مفهوم وجه‌تولیدی است . یک صورت بندی اجتماعی معین بدون مناسبات‌تولیدی به‌منزله یک صورت‌بندی اجتماعی بدون‌تولید است ، یابعبارت دیگر یک صورت‌بندی اجتماعی است که نمیتواند باقی بماند ، بیجان و مرده است . با اینکه کاملا" درست است که بگوئیم هیچ صورت بندی اجتماعی بدون مناسبات تولیدی خاص‌آن ، وجود ندارد اما خطاست که بگوئیم هرگونه مناسبات تولیدی خاص ضرورتا" بیان وجود یک وجه تولیدی خاص یا غالب میباشد . یکی ازمهمترین تمایزات میان دوره‌های‌انتقالی و "مراحل پیشروی" بزرگ تاریخ که مارکس در دیباچه‌اش به‌***درآمدی به‌نقد اقتصاد سیاسی*** برشمرده ، دقیقا" دراین

www.hks-iran.com

است که دوره‌های انتقالی دارای یک وجه تولیدی خاص نیست، درحالیکه مراحل تاریخی اساسا" بوسیله چنین وجوهی تعریف میشود. بگذارید ابتداء به شرح نظری این تمایز بپردازیم تا بعد در پرتو آن به‌تحلیل اجتماعی ــ اقتصادی اتحاد شوروی بازگردیم.

یک وجه تولیدی دارای ساختار است و تغییرات کمی و تدریجی که در اثرتکامل‌های بعدی در آن ایجاد می‌شود تا آن‌حد ممکن است که با منطق درونی‌کل وجه‌تولیدی سازگار باشد. اینست وجه‌مشخصه یک وجه تولیدی، یعنی در کل‌اگرچه ممکن است ناگسستگی و تناقض داشته باشد ولی بهرحال یک‌کلیت ارگانیک باقی می‌ماند. این کلیت، چون هر چیز ارگانیک دیگر، میتواند خود را کم و بیش بطور خودکار باز تولید کند. غرض من‌این نیست که این بازتولید تنها بوسیله مکانیزم اقتصادی انجام می‌گیرد. این خصلتی است که در تحلیل نهائی صرفا" در مورد وجه تولید سرمایه‌داری صادق است. در وجوه تولیدی پیشا سرمایه‌داری، ارتباط متقابل میان راه‌های‌گوناگون بازتولید اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک با آنچه در جامعه بوژوایی وجود دارد بسیار متفاوت می‌تواند باشد. اما جوهر مساله یکی است. زمانی که این ساختار به سیر مدار خود می‌افتد، در داخل این‌مدار باقی میماند و فقط ازطریق انقلابات و ضدانقلابات اجتماعی، از طریق انفجارها و تکان‌های شدید و خشونت‌بار می‌تواند از این مسیر خارج شود.

ازطرف دیگر مناسبات تولیدی یک جامعه انتقالی میان دو وجه‌تولید، دقیقا" بواسطه خصلت عام دوگانه خود، میتواند بنابه منطق حرکت خود تجزیه پذیرد و در جهات متفاوت تکامل یابد، بدون اینکه الزاما "از تکان‌هائی انقلابی تاثیر ببیند که نظایر آن (یعنی انقلاب‌های‌اجتماعی) برای گذار از یک وجه تولید به وجه تولید دیگر لازم است. مثلا" تسخیر قدرت توسط تولیدکنندگان خرده‌کالائی لازمه گذار به‌تولید خرده کالائی نبود. یک "دولت تولید خرده‌کالائی" ایجاد نشد. در واقع یک دولت فئودال وجود داشت و بعد از آن یک دولت بورژوائی ظهور سرمایه‌داری مستلزم یک انقلاب اجتماعی و سیاسی جهت از هم‌پاشاندن مناسبات تولیدی استوار به‌تولید خرده کالائی نبود. در زمینه‌ای که توسط بازار جهانی سرمایه‌داری، یعنی غلبه مناسبات سرمایه‌داری بربازار، تعیین شده بود. صرف نفود و بسط سرمایه پولی در اقتصاد کافی بود تا موجب ازهم پاشیده شدن مناسبات تولیدی خرده کالائی گردد. می‌توان گفت که تفاوت‌اساسی میان مناسبات تولیدی مشخصهٔ مراحل انتقالی از یکسو و وجوه تولیدی از سوی دیگر در درجه ثبات بطور کیفی متفاوت آنهاست.

بررسی وضع اتحاد شوروی در پرتو این تمایز ما را به چند نتیجه میرساند. نخست آنکه برخلاف نظری که مناسبات تولیدی در اتحاد شوروی را اساسا "سوسیالیستی میداند، به‌سادگی میتوان‌نشان داد که بواسطه فقدان یک رژیم واقعی تولیدکنندگان همبسته و

www.hks-iran.com

بواسطه شرایط تبعیت و ناتوانی که در آن شرایط توده تولیدکنندگان‌مستقیم رودرروی مدیران وسایل تولید قرار دارند ، واژه "سوسیالیست" نمیتواند در مورد این مناسبات بکار رود مگر اینکه کاملا" از محتوای خود خالی شود . این صرفا" یک داوری "قراردادی" اخلاقی و ذهنی نیست . گرچه هیچ دلیلی وجود ندارد که منکر این جنبه از تحلیل مارکسیستی بشویم : یک مارکسیست هرگز ستم را نمی‌پذیرد ، حتی اگر رژیم ستمگر ازنظر تاریخی مترقی‌تر از رژیم قبلی باشد اما اضافه براین یک داوری اقتصادی عینی‌نیزهست : میدانیم که برنامه‌ریزی عالی و هماهنگ از طریق بورکراتیک محال است .دمکراسی سوسیالیستی و نظارت آزادانه بوسیله توده‌ها و وسیعترین حد خود ــ مدیریت جهت رسیدن به‌این هدف ضروری است .

ثانیا" برخلاف نظری که مناسبات تولیدی در اتحاد شوروی را أساسا" سرمایه‌داری معرفی مینماید ، به‌سادگی میتوان‌نشان داد که مناسبات‌تولیدی سرمایه‌داری به‌هیچ رو به "سلطهٔ اربابان ابزار تولید برتولیدکنندگان‌مستقیم" ختم نمیشود ، بلکه رشته‌ای تام از خصوصیات دیگر را نیز ایجاب مینماید . مهم‌ترین آنها ازاین قرار است که ابزار تولید خود کالا باشد ومابین واحدهای‌تولیدی به‌شکل خرید و فروش ماشین‌آلات ، مواد خام و غیره در گردش باشند . اضافه براین ، بیشتر قوانین دراز مدت انکشاف وجه‌تولید سرمایه‌داری در تضاد اساسی موجود در یک کالای ساده نهفته‌است ، یعنی در تضاد میان ارزش مصرف و ارزش مبادله . تصادفی نیست که مارکس نخستین جلد **سرمایه** را (وهرچه در تحلیل اقتصادی وی از آن منتج می‌شد) بدین شکل بنیاد نهاده است .هیچ یک از این مسائل به‌واقعیت اجتماعی ــ اقتصادی اتحاد شوروی منطبق نیست .

سوم آنکه‌اگر بگوئیم مناسبات تولیدی دراتحاد شوروی نه سوسیالیستی و نه سرمایه‌داری بلکه مناسبات تولیدی جامعه جدیدی است که تحت تسلط طبقه استثمارگری قرار دارد ، باید ریشه‌های پیدایش این طبقه حاکم جدید و مرموز را نشان بدهیم ، طبقه‌ای که تا به ساعت‌تسخیر قدرت بطور کامل ناموجود است . باید نیروی حرکت و قوانین حرکت پیدا کنیم . و این کاری است که‌هیچ یک از معتقدین به این‌نظریه هرگز قادر به‌انجام آن‌نبوده‌اند . گذشته از همه اینها ، باید نشان داده شود که این مناسبات تولیدی که قرار است مشخصهٔ یک وجه تولیدی جدید باشند ثبات و ظرفیت باز تولید خود را نظیر سایر وجه‌های تولیدی دارند . اما این خلاف تمام آن چیزهائی‌است که ما در مورد جامعه شوروی میدانیم ، تازه اگر از"دمکراسی‌های خلقی" نام نبریم . علاوه براین باید خاطرنشان ساخت که هر مارکسیستی که نشان "طبقه جدید" را به بورکراسی شوروی الصاق می‌کند ، ناگزیر است خصلتی مترقی برای این بورکراسی در مقایسه با بورژوازی قائل شود و دستآوردهای عظیم اقتصادی و فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی را

www.hks-iran.com

بدحساب این "طبقه جدید" بنویسد، همانطور که دستآوردهای قرن نوزدهم را باید به حساب بورژوازی نوشت.

حال اگر ما این سه فرض را رد کنیم، تنها یک راه باقی میماند: با مناسبات تولیدی خاص و دوگانه یک کشور خاص (یاگروهی از کشورها) روبروئیم. به‌عبارت دیگر، با تحلیل مناسبات تولیدی خاصی مواجه‌هستیم که نه بشکلی عام، بلکه ویژه‌مرحله انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیزم‌است، بلکه ویژه جامعه‌ای است که اگرچه درحال‌گذار از این مرحله است. ولی این تجربه بشکل روندهای تکاملی‌خاصی در یک زمینه تاریخی معین شکل‌گرفته است. این بدان معنی است که این مناسبات تولیدی نسبت به‌مناسبات تولیدی مشخصهٔ وجه‌های‌تولیدی باثبات بسیار تکان‌پذیرتر است، ولی در عین‌حال ثبات این مناسبات بیش از آنست که بنابراین فرض که با پدیده‌ای سخت کوتاه مدت سرو کار داریم پیش‌بینی می‌شد.

برژه: ***پس اگر همچون تروتسکی، ماهر مرحلهٔ حرکت جامعهٔ مابعد بورژوائی را در قالب مبارزه طبقاتی در سطح جهانی تحلیل کنیم، به‌این‌نتیجه میرسیم که اکتبر ۱۹۱۷، این نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروز، سرآغاز یک‌مرحله جهانی از انتقال است که طول این مرحله، هرچند که با دقت قابل برآوردنباشد، نسبتا "طولانی‌تر از آنست که انقلابیون روسیه درست قبل‌از بدست‌گرفتن قدرت پیش‌بینی میکردند. دورانی طولانی‌تر از آنچه در نوشته‌های خود تروتسکی‌هم فرض شده‌است. آیا با این نتیجه‌گیری موافقید؟***

مندل: هم بله و هم نه. میدانید که‌مساله به اصطلاح "قرنهای گذار" نقش خاصی در تاریخ بین‌الملل چهارم ایفا کرده‌است.* من‌نمیخواهم حرفهایم غلط‌تفسیر شوند و مهمتر از آن نمیخواهم این فکر را ایجاد کنم که گرایشی ذاتی درون پرولتاریا که بطور ارگانیک و ساختاری به آن مرتبط است یک روند تاریخی معین را بطور قدری تعیین می‌کند، چرا که در حقیقت این روند باید در زمینه آزمایش قدرتی میان طبقات بهنگامی که دوران سقوط سرمایه‌داری آغاز شده بود درک شود. آنچه ما در اتحاد شوروی ملاحظه کرده‌ایم، یعنی استخوان سفت کردن بورکراسی در طول نیم قرن، ناشی از هیچ تقدیر خاص یاهیچ ضرورت عینی ویژه‌ای نیست. این پدیده محصول ترکیبی از شرایط تاریخی یگانه‌است. این‌واقعیت که این نظام بورکراتیک تا شرق اروپا گسترش یافته، و عمیقا" بر

**** اشارهٔ مندل به‌بحث‌هائی است که در دوران دههٔ ۱۹۵۰ درداخل بین‌الملل‌چهارم در رابطه با ماهیت کشورهای اروپای شرقی و نقش بوروکراسی‌های کارگری در دوران گذار در گرفته بود. مترجم.***

www.hks-iran.com

ساخت‌های سلطه و سازماندهی در دولتهای کارگری حتی در چین ، ویتنام و کوبا اثر گذاشته ، تحلیل ما را بی‌اعتبار نمی‌کند . زیرا روشن‌است که آنچه دراین‌کشورها گذشته ، محصول فرعـی چیزی است که در اتحاد شوروی رخ‌داد وتکاملی‌مستقل ازقدرت‌بورکراسی شوروی ویامستقل‌از زمینه‌جهانی که‌این بورکراسی درآن رشد کرده ،نداشته است .

بهرحال این مساله باقی میماند که آیا پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای صنعتی پیشرفته یا بعبارت دیگر در کشورهائی که بنقد پرولتاریا اکثریت مطلق جمعیت را تشکیل میدهد ، میتواند هم در این کشورها و هم در سطح جهانی روندی را آغاز نماید که‌تجربه‌انقلابهای‌پرولتری قرن بیستم را "بورکراسی زدائی" کند و شتاب این روند چنان سریع باشد که‌ازتداوم خود پدیده بورکراسی نیز مبهوت‌کننده‌تر بنماید یانه ؟اینجا داوری نهائی با تاریخ خواهد بود . چنانچه روشن شود مارکسیست‌های انقلابی در این مورد دچار توهماتی بوده‌اند ، آنوقت لازم‌خواهد بود که در مورد ریشه‌های عمیق‌تر تاریخی و اجتماعی بورکراتیزه شدن نتایج جدیدی متفاوت‌از آنچه عموما" از تحلیل مارکس، لنین ، تروتسکی و بین‌الملل چهارم منتج می‌شود اتخاذ کرد . اما بدون دردست داشتن شواهد و مدارک ، اتخاذ چنین نتایج عجولانه‌ای ، عملی غیرقابل توجیه ، سطحی و غیرمسوول است ،خاصه از نظر مارکسیست‌ها که صرفا "نظریه‌پرداز یا تاریخ نگار نیستند، بلکه پیش از هرچیز مبارزند ، کسانی هستند که میخواهند در جریان‌تاریخ بمنظور تغییر آن آگاهانه مداخله نمایند .

من شخصا" فکر میکنم که‌وقایع آینده ما را در این زمینه با شگفتی‌های خوشایندی روبرو خواهد ساخت . با درنظر گرفتن شرایط امروزه ، با درنظر گرفتن غنای نسبی اقتصاد ، وزنه سنگین عددی پرولتاریا درکل جمعیت ،و سنت‌های سیاسی دمکراتیک و سطح بالای مهارت فنی و فرهنگی پرولتاریا ، بعید می‌بینم که در کشورهائی چون فرانسه ایتالیا ، اسپانیا ، انگلستان یا ایالات‌متحده هیچ چیز بتواند توجیه کنندهٔ این نظرباشد که مابین سرنگونی سرمایه‌داری و رسیدن به جامعه سوسیالیستی گذاری بمدت چند قرن و یا قرنها حاکمیت بورکراسی (حتی اگر ملایم‌تر از بورکراسی شوروی هم باشد) رخ خواهد داد .

برژه : آیا یک نظام مبتنی‌بر خود ــ مدیریت نیازمند درجه معینی از تکامل‌نیروهای تولیدی که شرایط قبلی جهت عملکرد این‌نظام را فراهم آورد نیست؟ و آیا نظریه مارکسیستی بحثی از آن شرایط قبلی اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی که امکان میدهد تا مناسبات‌تولیدی نوین تثبیت گردند و بصورت یک وجه تولیدی شکل گیرند ، ندارد ؟

www.hks-iran.com

مندل: این سوال درواقع دومساله را مطرح می‌کند. یکی اینکه شرایط قبلی لازم برای اضمحلال اقتصاد بازاری واقتصاد پولی کدامند؟ و دیگر آنکه شرایط قبلی لازم برای اضمحلال تقسیم اجتماعی کار میان تولیدکنندگان و مدیران کدامند؟ به‌نظر من ثروت کنونی پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی امکان حصول سریع به‌چنان درجه‌ای از توسعه اجتماعی را میدهد که کل نیازهای مادی اصلی انسان را کاملا" برطرف سازد. این بدیهی‌ترین معیار سنجش امکان، و در واقع ضرورت، از بین رفتن مقولات بازار و پول است. چرا که در چنین شرایطی این مقولات صرفا" کارکردی مخرب خواهند داشت. ما میتوانیم ازهم‌اکنون تاثیر این‌مساله را در اقداماتی که جهت "سازمان دادن" وفور کشاورزی در بازار مشترک اروپا براساس اقتصاد بازاری صورت می‌گیرد مشاهده نمائیم. علاوه براین من معتقدم که تقلیل فوری مدت کار در روز به‌نصف ساعات کنونی کاملا" امکان‌پذیر است. برای آنکه خود ــ مدیریت بیش از یک شعار باشد و تحقق یابد این شرط مادی‌قطعا "ضروری است، اگرچه بخودی خود کافی نیست. اگر تولید کنندگان‌وقت نداشته باشند که کارخانه‌های خود، محله‌های خود و دولت را اداره نمایند ــ تازه‌از فدراسیون دولتهای سوسیالیستی هم که یاد نکنیم ــ هرچه هم که دم‌از خود مدیریت بزنیم، باز سیاستمداران حرفه‌ای و کارمندان اداری و درنتیجه دیوان‌سالاران بالقوه باقی خواهندماند که کنترل مدیریت را دراختیار خواهند داشت. ولی‌امروزه شرایط برای کار نیمه روز و تعلیمات دانشگاهی مجانی و همگانی در کلیه کشورهای صنعتی مهیاست.

برژه: *اما آیا در سال ۱۹۲۰ هم این شرایط موجود بودند؟*

مندل: خیر، من از زمان حاضر و امروز بحث میکنم.

برژه: *پس در سال ۱۹۲۰ این شرایط وجود نداشت؟*

مندل: در روسیه که حتما" وجود نداشت.

برژه: *در مورد آلمان به‌سال ۱۹۲۰ چطور؟ وجود داشتند؟*

مندل: در کوتاه مدت خیر، ولی در فاصله زمانی طولانی‌تری احتمالا "وجود داشتند. درصورت پیروزی انقلاب سوسیالیستی آلمان و ادغام آن با اتحاد شوروی چه رخ‌میداد؟ پاسخ به‌این‌سوال آسان نیست. من‌اینجا به‌نکته‌ای اشاه میکنم که‌احتمالا" همه از آن باخبر نیستند. در دهه۱۹۳۰ درآلمان اقدامات اولیه جهت تولید نخستین

www.hks-iran.com

کامپیوتر الکترونیک به‌عمل آمده بود واین در دوران سلطه رژیمی رخ داد که‌به‌غایت از نظر اقتصادی و سیاسی مرتجع بود . اگر در نخستین سالهای دهه بعد از ۱۹۲۰ درآلمان باآن درجهٔ بالای رشد نیروهای فکری آن ، رژیم‌سوسیالیستی مستقر بود ، به‌گمان من انقلاب سوم تکنولوژیک پانزده یا بیست سال زودتر از آنچه تحت نظام سرمایه‌داری رخ داد می‌توانست بثمر برسد . فراموش نکنیم که انیشتین در آلمان بود و تکامل انرژی هسته‌ای ــ که‌علیرغم تمامی تناقض‌هایش به‌شرط آنکه ملاحظات‌ایمنی اولویت کامل برملاحظات هزینه (تا چه رسد به ملاحظات سودآوری) داشته باشد ، برای بشریت نوید تازه است ــ امکان توسعه‌ای عظیم را در زمینه یک آلمان سوسیالیستی و اروپای سوسیالیستی فراهم می‌ساخت . اما این‌همه بیش از حدسیات نیستند . نمیتوان برپایهٔ "اگرها" فرضیه ساخت . بهتر است به آنچه امروز انجامش ممکن‌است بازگردیم . امروز شرایط بالقوه موجود است .

هرمباحثه‌ای میان آنها که انقلابی را که‌به‌آن خیانت شده و یا ورشکستگی‌اش آشکار شده محکوم می‌کنند با کسانی که مداحان انقلابی هستند که‌هنوز رخ‌نداده ، روشن است که بحثی نامطمئن ، بدون قطعیت و پراز فرضیات باقی خواهد ماند . مدرک قاطع که هر شکاکی را متقاعد نماید الگوئی خواهد بود که برمبنای انقلابی پیروزمند فراهم آید ، انقلابی از نظر کیفی بالاتر ازآنچه امروزدراتحادشوروی ، اروپای شرقی و یا جمهوری خلق چین موجود است باشد . به یک معنی این مطلب توضیح میدهد که چرا حتی برای نظریه مارکسیستی مشکل است آخرین کلام را در باب ماهیت اتحاد شوروی ، در باره ماهیت مرحله انتقالی ، و ماهیت مسائلی که باید حل شوند و راه‌های حل این مسائل به‌زبان آورد . چرا که آزمایش عملی هنوز درهیچ یک از دوجهت رخ‌نداده‌است و کلام نهائی در نظریه زمانی ارائه میشود که کلام نهائی در عمل ارائه شده باشد . بسیارمشکل است که آنچه را که هنوز در زندگی واقعی روشن نشده‌است تمام و کمال در حیطه نظری پیش‌بینی کرد .

برژه : برای اینکه مسائل ویژه مرحله انتقالی را بشکل مشخصی بشناسیم ، بهتر است نگاهی به‌جامعه موجود در اتحاد شوروی بیندازیم و سوالاتی چند درباره مناسبات اجتماعی که‌واقعا" در آنجا موجود است مطرح کنیم . درآغاز این سوال مطرح میشود : شکل واقعی آن روابط دوگانه‌ای که به‌عنوان‌مشخصهٔ هرجامعه انتقالی از آن نام بردید در اتحاد شووری چیست؟ دقیقتر بپرسم ، چگونه باید قدرت بورکراسی را تجزیه و تحلیل کرد ــ که نه‌فقط در طول سی‌سال گذشته وضعیت خود را حفظ کرده ، بلکه به‌نظر میآید که عملا" قلمرو دخالت خود را از طریق اختناق‌و ایفای نقش خود در اقتصاد و

www.hks-iran.com

غیره‌گسترده‌تر هم ساخته است؟ ماهیت این قدرت چیست؟ و این سوال، مساله دولت در اتحاد شوروی را پیش می‌آورد واین بنوبه خود مساله عام دولت دراین دوران انتقالی را طرح میکند.

مندل: برخی ملاحظات مقدماتی لازمست. بیش از هرچیز باید گفت که بحثی که درغرب جریان‌دارد بافقدان‌اطلاعات روبروست واین‌فقدان‌اطلاعات اغلب‌بابی‌توجهی و سبک فکری توام می‌شود. صریح‌تر بگویم، اکثر کسانیکه در مورد اتحاد شوروی بحث می‌کنند، نمیتوانند واقعیت اجتماعی ـ اقتصادی این کشور را با آنچه که لنین آن را یکی از مهمترین‌مشخصات ماتریالیزم دیالکتیک خوانده یعنی با همه‌جانبه‌نگری بررسی کند، یعنی تمام جوانب مساله را در نظر بگیرند و برخی جوانب را ازبرخی دیگرجدا ننمایند. تاریخچه‌ای طولانی از شوروی‌شناسی در غرب ـ و من تحت این عنوان کم و بیش تحقیرآمیز کلیه جریانهای مختلف از اندیشه مارکسیستی را هم‌منظور دارم ـ از این دیدگاه همه‌جانبه‌نگر میتواند نوشته شود. این‌گونه شوروی‌شناسان هردم یک جنبه از مساله را بستگی به شرایط و ضروریات پراگماتیک مبارزه سیاسی و حتی هوس شخصی و منافع شخصی، عمده می‌کنند. یک جا کوشش صرف نشان دادن خصلت محدود نیروهای تولیدی در اتحاد شوروی میشود، جای دیگر صرف‌نشان دادن اتلاف و اصراف بیهوده. یکی معتقد است که میان سطح پائین زندگی مردم و قدرت عظیم صنعتی تضاد موجود است، یکی دیگر از جهش در تکنولوژی بحث می‌کند و آن یکی ازعقب افتادگی عظیم تکنولوژیک دم‌میزند و قس‌علی‌هذه.

علاوه براین، مساله عمدتا" این نیست که اطلاعات زیادی در دست نیست. برای پروراندن نظری که دستکم می‌کوشد جامع باشد، مساله عمده‌این است که باید رنج‌مطالعه کل مساله را به‌خود هموار کنیم ودائما" بکوشیم تا عوامل اغلب متضاد را در یک نظر همه‌جانبه، پویا و جامع از واقعیت جامعه شوروی باهم تلفیق نمائیم. من اغلب از برخورد سبک‌فکرانه‌وحتی‌غیرمسوولانه[۶] بسیاری از ناظرین غربی متعجب می‌شوم. اینان مثلا" از بحرانهای اقتصادی صحبت می‌کنند که‌گویا "اقتصاد شوروی را همچون اقتصاد غرب دربر گرفته" بسیاری از اینان (وازجمله برخی که خود را مارکسیست میخوانند) این تفاوت "کوچک" را مهم نمیدانند که در کلیه کشورهای صنعتی غرب موج وحشتناکی از بیکاری آغاز شده ولی درهمین حال بیکاری در کشورهای صنعتی اروپای شرقی وجود ندارد. آنها ازاین‌واقعیت بوسیله فرمولهائی میگریزند که درواقع خالی‌از هرگونه‌محتوی جدی نظری است. مثلا" می‌گویند: "بله، ولی در شوروی بیکاری مخفی، پنهان شده درون کارخانه‌ها، موجود است". تنها "تفاوت" دراین‌است که کارگران شوروی همچنان‌مزد

www.hks-iran.com

میگیرند درحالیکه کارگران بیکارشده در غرب به‌خیابانها ریخته میشوند . و چرا طبقه حاکم در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری ، علیرغم اینکه این کشورها ثروتمندتر از اتحاد شوروی هم هستند ، فاقد این اراده یا توانائی هستند که بیکاری "آشکار" را ازمیان ببرند وبه‌جای آن بیکاری مخفی بنشانند؟ بوضوح این‌مسائل به‌روش عمومی تجزیه و تحلیل برمیگردد و به‌عدم توانائی همه آنها که نمی‌خواهند با روشی همه‌جانبه در فهم واقعیت بسیار بغرنج اتحاد شوروی بکوشند .

دومین نکته مقدماتی مورد بحث من در مورد مشکل رسیدن به یک ارزیابی‌محتاطانه از ترکیب ثبات وعدم ثباتی است که به‌مدت طولانی مشخصه حاکمیت بورکراسی شوروی بوده‌است . و براستی میتوان‌از ترکیب این دو نام برد . آیا میتوانیم فقط صحبت ازثبات بورکراسی بکنیم؟ از نظر آنان که امید به‌یک انقلاب سیاسی فوری یا درهم فروپاشیدن رژیم در کوتاه مدت بسته بودند ، بله ، باید از ثبات صحبت کرد . اما اگر کارنامه بیست‌وپنج‌ساله پس از مرگ استالین را بررسی نمائیم ، خواهیم دید که حتی یک سال بدون‌تغییراتی مهم در اتحاد شوروی ، در مقایسه با تصویر کهن ثبات یکپارچه ، سپری نشده‌است . آیا میتوان‌گفت که اتحاد شوروی با کیش پرستش شخصیت‌استالین و اتحاد شوروی بدون کیش پرستش استالین کوچکترین تفاوتی باهم ندارند؟ آیا میتوان‌گفت که اتحاد شوروی باچنان سطح زندگی که مثلا" با ترکیه قابل مقایسه بود ، با اتحاد شوروی که سطح مزدکارگرانش در حد مزد کارگران ایتالیاست دقیقا" یکی هستند؟ آیا میتوان گفت که‌اتحاد شوروی با تولید سی‌میلیون تن فولاد درسال ، همین شوروی امروز است که نخستین تولیدکننده فولاد جهان است وسالیانه بیست درصد بیش از امریکا تولید می‌کند؟ آیامیتوان گفت که اتحاد شوروی که در آن مخالفین فقط در اردوگاه‌های کار اجباری و در گولاگ جای داشتند و اتحاد شوروی امروز با جریانات سیاسی زنده‌اش ، با سامیزدات‌ها (نشریات مخفی مخالفین ــ مترجم) بحث درهمه‌گونه محافل (نه‌صرفا" میان روشنفکران ، بلکه درون اتحادیه‌های کارگری) دقیقا" مشابه یکدیگر هستند؟از این نظرگاه هم مساله بغرنج‌تر مینماید . اما اینجا برخلاف آنچه در مورد نکتهٔ قبل گفتم کمبود ما چندان مربوط به‌فقدان روش تلفیق این‌اطلاعات نیست ، فقدان خود اطلاعات است . ما بجز در باره مسائل اقتصادی واجتماعی در سطح کل جامعه شوروی معلومات اندکی در دست داریم . ما راهنمای عمومی وارقام کلی را میشناسیم : محاسبهٔ ارقامی چون تولید صنعتی ، درآمد ملی ، وحتی سهم بورکراسی در توزیع درآمد ملی چندان مشکل نیست . این همه کم و بیش دانسته شده‌اند ، اما آنچه مورد تحلیل ماست کشوری است با دویست و پنجاه میلیون نفر جمعیت . این جامعه بسیاری جوامع کوچکتر دردل خود دارد، واینجاست که مااطلاعات بسیار کمتری در دست داریم . صرفا" برخی از

www.hks-iran.com

جنبه‌های واقعیت را از طریق مکاشفه‌های ناگهانی حدس میزنیم ، از طریق نوری که گهگاه میدرخشد و از برخی‌منابع میشونیم که چه میگذرد .

بادرنظر گرفتن این دو اشاره مقدماتی ، باید چند گرایش عام را از هم تمیز دهیم شناخت این گرایش‌ها که در ارتباط نزدیک با تحلیل ما از واقعیت اجتماعی ـ اقتصادی اتحاد شوروی بمثابه جامعه‌ای درمرحله انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیزم قرار دارند ، ما را قادر می‌سازد که واقعیت مناسبات تولیدی ویژه این صورت‌بندی اجتماعی (وتکرار میکنم ویژه‌این صورت‌بندی اجتماعی ونه ویژه‌مرحله انتقالی بطورعام) بهتر بشناسیم .

پیش از هرچیز فکر میکنم باید هرنظری را که به رکود نیروهای تولیدی دراتحاد شوروی استناد می‌کند و معتقد است که‌اثرات اتلاف واصراف کاملا" اثرات برنامه‌ریزی را خنثی می‌کنـــد بعنوان یک نظر ناسازگار باواقعیت رد کنیم . به‌گمان من با اینکه بحرانـهای مکرر کاهش آهنگ رشد و اتلاف‌های وحشتناکی در اقتصاد شوروی وجود دارد (واین بی‌شک رتبه دوم را در جرائم محکومیت بورکراسی شوروی حائز است ، بالاترین جرم آنست که سد راه خود مدیریت تولیدکنندگان ، یعنی بخش زحمتکش جامعه ، قرار دارد) ، با این وصف ،خود تداوم رژیم و رشد اقتصادی آن‌منجر به مجموعهٔ اثراتی شده‌است که‌نفی وجود آنـهاعملی پوچ است ، خاصه آن که وجود این‌اثرات یکی‌از مهمترین‌ریشه‌های‌تضاد در نظام کنونی محسوب میشود و یکی از مهمترین دلایلی است که باعث می‌شود بورکراسی از ثبات کمتری از گذشته برخوردار باشد .

باید افزود که دلایلی که برپایه سطح پائین زندگی مردم و سطح ناکافی مصرف در اتحاد شوروی مستقر شده‌اند ، با اینکه‌هسته‌ای از حقیقت را در خود دارند ، باید با احتیاط مورداستفاده قرار گیردند . پیش‌از هرچیز سطح زندگی را نباید با سهولت بدست آوردن مواد غذائی یکی فرض کرد از آنجاکه اتحاد شوروی به‌یک قدرت عظیم صنعتی بدل شده ، تغییر در الگوی تقاضا و مصرف کارگران که در کشورهای سرمایه‌داری غربی رخ داده است ، در اتحاد شوروی نیز گرچه با کمی تاخیر پیدا شده است . مثلا" کمبود دائمی محصولات‌کشاورزی با کیفیت غیرقابل قبول‌شان مسخره است ، ولی این بدان معنی نیست که سطح زندگی بدلیل چنین کمبودی راکد مانده‌است . درمورد بسیاری از اشیاء مصرفی صنعتی ـ خاصه در مساله مسکن (که مساله کم اهمیتی هم محسوب نمیشود) وضع آن در زمان‌استالین و تا مدتی پس از مرگ‌او واقعا" فجیع بود ـ مجموعه تغییراتی که در بیست‌وپنج سال گذشته روی داده‌اند عاقبت نتایج واقعی به‌بار آورده است . امروز تقاضاهای کارگران شوروی ، حتی در حوزهٔ مصرف ، کاملا" متفاوت از تقاضاهائی است که در زمان‌استالین مطرح‌میکردند . این تقاضاها بسیار بیشتر به تقاضاهای کارگران در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری شبیه شده‌اند .

www.hks-iran.com

ازاین لحاظ، فکر میکنم که مابابد با تاکید روی این‌مساله بحث را شروع کنیم ــ تاکیدی که درتمام جریانهای تجدیدنظرطلب یا خشم یا استهزاء برمی‌انگیزد ــ که مناسبات تولیدی در اتحاد شوروی استواربر سازماندهی برنامه‌ریزی شدهٔ تولید به مقیاس وسیع میباشد، واین سازماندهی برنامه‌ریزی شده برپایهٔ مالکیت دولتی وسایل تولید استوار است، که خود شکلی از مالکیت اجتماعی است. هیچ تردیدی درباره برتری این جنبه از اقتصاد شوروی نمیتوان داشت، لااقل در پرتو یک نگرش دراز مدت که‌میان این بیان کلی با آن نتایج شورانگیز تمایز میگذارد که آنچه میگذرد را سوسیالیزم میخوانند یا رسیدن بهشت سوسیالیستی را مژده میدهند و دیگر حماقت‌هائی ازاین دست. هر ادعائی مشابه آنچه که بتلهایم‌ومکتب‌او عنوان‌می‌کنند که‌مالکیت وسائل تولید در اتحاد شوروی صرفا" ازنظر حقوقی اشتراکی شده و عملا" کارخانه‌هابخش معتنابهی از وسائل تولید را در تملک خود دارند، مبنی بر عدم واقعیت برنامه‌ریزی اقتصـاد شـوروی و نتایج آن است. دراین نظرات به پدیده‌هائی چون وجود بازار سیاه و یا تخصیص غیرقانونی برخی مصنوعات به‌بورکراسی از طریق مدارهای گردش موازی آنها، وزنهٔ تعیین کننده‌ای در اقتصاد داده می‌شود. با اینکه بدون‌تردید چنین پدیده‌هائی واقعی و موجودند ،ولی دارای آن وزن و اعتبار تعیین کننده نیستند.

تناقض بزرگی که‌مدافعان این نظریه که بورکراسی یک طبقه اجتماعی است با آن روبرو میشوند اینست که نمی‌توانند خصلت اصلی هرطبقه حاکم در جامعه طبقاتی را در مورد بورکراسی نشان بدهند، یعنی حداقل دریک سطح عام روابط و وابستگی متقابل میان منافع و انگیزه این به‌اصطلاح طبقهٔ حاکم را با منطق درونی نظام اقتصـادی روشن‌نمایند. میان‌انگیزه و رفتاراکثریت طبقه‌سرمایه‌دار ومنطق درونی نظام‌سرمایه‌داری نمیتواند تضاد وجود داشته باشد. بدون در نظرگرفتن این‌مساله کل تحلیل مارکسیستی از طبقات اجتماعی بطور کامل بی‌ربط میشود وما با یک وجه‌تولید بی‌شکل و مجرد روبرو خواهیم شد که کاملا" از نیروهای اجتماعی‌زنده جدا شده‌است و نقش روح مطلق هگل را ایفا میکند.

ولی روشن است که چنین رابطه‌ای در اتحاد شوروی وجود ندارد. آنچه ما در مورد انگیزه و رفتار بورکراسی میدانیم، خاصه‌آن بخش‌هائی‌از آن که‌ارتباط نزدیکی بامدیریت اقتصادی دارند و قاعدتا" باید کنترل تولید مازاد اجتماعی را دردست داشته باشند، در جهت مخالف منطق اقتصاد با برنامه‌است .یکی‌از نقاط قدرت تحلیل مارکسیست‌های انقلابی ــ تروتسکیست‌ها ــ در مورد ماهیت اجتماعی اتحاد شوروی این‌است که میتواند این جنبه‌از مساله را براساس درک مشخصی از بورکراسی و نقش متضاد آن در جامعه شوروی روشن کند. این تحلیل دربرگیرنده این‌واقعیت اساسی است که در مورد

www.hks-iran.com

بورکراسی ما با پدیده‌ای روبروئیم که‌از نظر کیفی و ساختاری با یک طبقه حاکم متفاوت است. از آنجا که‌مالکیت خصوصی وسائل‌تولید در اتحاد شوروی وجود ندارد، از آنجا که امتیازهائی که بورکراتها از آن بهره‌مندند اساسا" مرتبط با نقش ویژه و وضعیت آنها در سلسله مراتب اداری است واز آنجا که‌این‌امتیازها همواره بواسطه فقدان مالکیت وسائل‌تولید تحت خطر قرار دارد، برای یک نظام اداری که برمبنای منافع فردی بورکراتها استوار شده ممکن‌نبوده‌است‌منطق درونی حقیقی پیدا شود. تمام اصلاحاتی که در نظام مدیریت اقتصاد شوروی از اوائل دهه بعد از ۱۹۳۰ با اعلام اصل‌مشهور سود جوئی خصوصی در واحدهای تولید توسط استالین آغاز شد وهمچنان تا این آخرین اقدامات ضد اصلاحی پیش رفت (چرا که آنچه‌امروز در جریان است ضد اصلاحی است که برخی از نتایج به‌اصطلاح اصلاحات لیبرمن را ازمیان میبرد)، کلیه این‌اقداماتی که‌طی چهل سال گذشته توسط بالاترین مراجع بناپارتیستی بورکراسی اتخاذ شده (یعنی توسط آنهائی که می‌کوشند تا تعادل میان بخشها، فراکسیون‌ها وگروه‌های متفاوت داخل بورکراسی را حفظ کنند) تا این تضاد اساسی نظام بورکراتیک راحل‌کنند هیچ فایده‌ای نداشته است. هیچ تدبیری نمیتواند در آن واحد هم منافع خصوصی بورکراتها و هم نیازها و ضرورت‌های یک‌اقتصاد با برنامه واجتماعی شده را برآورده نماید. از این‌رو هریک از این‌اصلاحات شکل نوینی از تناقض را ایجادنموده که بنوبه‌خودنیاز به‌اصلاح جدیدی را پیش آورده‌که‌این یک‌نیز منجر به شکل‌تازه‌ای‌ازاین تناقض می‌شود و بدین منوال اوضاع ادامه می‌یابد. این‌واقعیت‌خود به‌تنهائی‌کافی است که نشان دهد بورکراسی یک طبقه حاکم نیست و دراتحاد شوروی یک وجه‌تولید باثبات وجود ندارد چرا که چنین اوضاعی در یک وجه‌تولیدی تثبیت شده نمی‌تواند وجود داشته باشد و بهرحال پیشینه تاریخی ندارد.

تا آن‌حدی که بورکراسی جهت انباشت مالکیت خصوصی کوشش می‌نماید، دیگر قادر به‌اداره اقتصاد با برنامه نیست و تا آنجا که مجبور است اقتصاد با برنامه را بگرداند دیگر نمیتواند جهت انباشت امتیازهای مادی خود اولویت قائل شود. خطای کسانیکه در بورکراسی تجسم "اراده به‌انباشت"، "تولید به‌خاطر تولید"، "رشدتولید در صنایع سنگین به‌بهای عقب افتادن صنایع سبک" یا هرچه‌از این دست را می‌بینند، این است که آنها تصویررمزآمیزی از بورکراسی واقعی شوروی دارند. شاید چند برنامه‌ریز یا احتمالا" تنی چند رهبر سیاسی بوده باشند که شور "تولید بخاطر تولید" یا "تولید جهت انباشت" را دردل پرورانده‌اند. بورکراتهای واقعی، از نوع زنده و کارآی آن که در دنیای واقعی زندگی میکنند بدون شک به‌انگیزهٔ شور و اشتیاق‌های‌گوناگون کارمیکنند، اما این شور و هوس‌ها به‌مراتب دنیوی‌تر از "تولید به‌خاط رتولید" هستند. شور آنها

www.hks-iran.com

مستقیما" وابسته‌است به‌مقام‌خاصی که بورکراسی در جامعه انتقالی شوروی اشغال کرده و به‌ارتباط مخصوص و متضادی که بورکراسی با نظام اقتصاد با برنامه دارد .

شاید تروتسکی به‌درجه‌وابستگی اکثر بورکراتهای شوروی به‌مالکیت عمومی کم‌بها می‌داد . اما اگر هم چنین باشد این خطا خیلی ساده صرفا" در مورد شتاب حرکت‌است، یعنی او یک گرایش نطفه‌ای را ملاحظه کرد ، ولی زودتر از واقع این‌گرایش‌را تعمیم یافته پنداشت . بهررو آنچه چشمگیر است‌اینست که اگرچه درکل‌خواسته‌های مدیران بورکرات بدور مساله انباشت خصوصی تمرکز نمی‌یابد ، لیکن بیش‌از بیست وپنج سال است که سلسله‌ای از مسائل را طرح می‌کنند که منطق آنهاتیشه به‌ریشهٔ اقتصاد با برنامه می‌زند . وقتی مدیران خواستار حقوق بیشتر مدیریت هستند ، آنچه درواقع منظور آنهاست داشتن حق اخراج کارگران ، تعیین قیمت‌ها و تغییر برنامه تولید درانطباق با محرکهای بازار است . پرواضح است که‌تقاضاهائی این‌چنین در تناقض با منطق اقتصاد با برنامه است و چیزی بیش از مرحله‌ای موقتی در راه دوباره برقرار شدن مالکیت خصوصی نمی‌باشند . این نکته‌ای است که‌تروتسکی خود آن را پیش‌بینی کرده بود . بدیهی است‌که مدیران واحدهای بزرگ تولید اتومبیل یا لوازم برقی به‌ناگاه یکروز بیدار نمیشوند و نمیگویند "کارخانه‌ها را به مابدهید" . این‌مساله از طریق یک سلسله مراحل واسطه‌ای انجام میگیرد . ازاین لحاظ است که می‌توان‌گفت تناقضی میان تولید بزرگ که‌ساختار با برنامه دارد ، اجتماعی ، اشتراکی و در دست دولت است با بقای ضوابط بورژوائی توزیع وجود دارد . این‌بقای ضوابط بوژوایی توزیع اساسا" از بقای مقولات بازاری و پولی در حوزهٔ ابزار مصرفی ریشه‌میگیرد و مبنای امتیازات بورکراسی است . ترکیب این‌همه با قدرت‌مطلق بورکراسی که انحصار مدیریت اقتصاد ، دولت و جامعه رادر دست دارد ، عامل متضاد عظیمی را در مناسبات تولیدی که در اتحاد شوروی فراهم آمده ایجاد نموده‌است .

برژه : در پرتو این مسائل نقش و موضع طبقه کارگر در جامعه شوروی چیست ؟ در مورد جامعه‌ای مشابه شوروی مثلا " آلمان‌شرقی وزنه عظیم طبقه کارگر را میتوان دید . وزنه‌ای که شاید بطورغیرمستقیم ولی بهرحال بسیاری ازتغییرات بزرگ راتعیین نموده ، از جمله در سطح سیاسی و در سطح مدیریت و این‌نقش بمقیاس وسیعی درحال افزایش است .

مندل : من در مورد بکار بردن عباراتی نظیر "بمقیاسی وسیع" احتیاط میکنیم . چرا که میتواند این نظر را ایجاد کند که‌انگار ما در آستانه اصلاحات وصیع کیفی و

www.hks-iran.com

خودکار قرار داریم . ولی روشن است که اوضاع با وضع موجود در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته صنعتی بسیار تفاوت دارد ، هم از نظر رابطه بین نیروهای اجتماعی و سیاسی و هم‌از نظر عدم توانائی بورکراسی در شکل دادن‌ایدئولوژی خود ،که در نتیجه نمیتواند قدرت خود را برسمیت‌بشناسدبلکه‌مجبوراست خود را بمثابه نمایندهٔ قدرت طبقهٔ کارگر بنمایاند . من قبلا" هم به‌تناقض دیگری از این نوع اشاره کرده بودم : این واقعیت که طبقه کارگر که به‌ظاهر و در تمام تبلیغات رسمی طبقه حاکم نموده میشود ، از کلیه حقوق سیاسی بی‌بهره است . درعین‌حال که در اداره اقتصاد و دولت سهمی ندارد ، عملا" از حقوق و قدرتهای قابل توجهی برخوردار است که محصول مستقیم انقلاب اکتبرند .بایداین تناقض‌را درک‌کرد و نتایج آن را بخوبی متوجه شد .

از آنجا که بازار کار در اتحاد شووری وجود ندارد و ازآنجا که یک مدیرکارخانه در شوروی ، برخلاف رئیس یک واحد تولید سرمایه‌داری ، نمی‌تواند کارگری را از کار بیکار کند زیرا که این کار رسما" غیرقانونی و عملا" محال است ، یا به‌عبارت بهتر از آنجا که امنیت کار به مراتب در اتحاد شوروی بیشتر از کشورهای سرمایه‌داری است (البته اغراق نباید کرد ، این امنیت کار در شوروی مطلق نیست)کارگران شوروی میتوانند بسیاری‌از مسائل را برمحیط کارخانه تحمیل کنند که در کشورهای سرمایه‌داری ممکن‌نیست ، مثلا" از سرعت آهنگ کار بکاهند . و ترکیب غریبی ــ بازهم بگوئیم دو گانه‌ای ــ موجود است ازبی‌تفاوتی عظیمی نسبت به کوشش فردی و توجه‌عظیمی نسبت به مهارت فردی که تاحدودی درست‌عکس آن‌چیزی است که در جامعه سرمایه‌داری رخ می‌دهد .

به‌دوجنبه این‌تناقض نباید کم‌بهاداد ، چراکه جهت‌حرکت اجتماعی روشنی رانشان می‌دهند . بنا به آمار رسمی (با اینکه اغراق آمیزند باز مناسبتی با واقعیت دارند) امروزه ده‌میلیون نفر از کسانیکه در کارخانه‌های اتحاد شوروی ــ به‌کار مشغولند دارای درجه دانشگاهی ویا فوق دیپلم از مدارس فنی‌هستند . این رقم درصد قابل توجهی از کل ۷۰میلیون کارگر را تشکیل میدهد و سال به‌سال هم افزایش می‌یابد . بدون شک این مساله براعتماد به‌خود طبقه کارگر تاثیر می‌گذارد . تناسب قوا بین طبقه کارگروبورکراسی را بطور اجتناب‌ناپذیری تغییر میدهد ، آنهم در جامعه‌ای که در ابتدا انحصار دانش اسلحه‌ای عظیم در دست صاحبان امتیاز محسوب میشد . اما هم‌اکنون زیرپای این انحصار بواسطه مساعی فوق‌العادهٔ فرهنگی وفنی طبقه کارگر شوروی خالی میشود .

پس چگونه‌تحت این شرایط کارگران‌نسبت‌به کوشش تولیدی بی‌تفاوتی نشان میدهند؟ پاسخ به‌این سوال مشکل نیست :بی‌تفاوتی پیش از هرچیز به‌این دلیل وجود دارد که‌توده‌های تولیدکننده عمیقا" متقاعدند که دیگر هر کوشش واقعی بیحاصل است ،

www.hks-iran.com

چرا که از یک سو همه‌چیز تحت کنترل شدید مرکزی قرار دارد و از سوی دیگر نظم‌هرچیز هم بواسطه اتلاف واصراف بورکراسی ازهم پاشیده‌است .هرحرکتی با خطرات بسیار جدی روبرو خواهد شد . از این رو مردم وضع موجود را می‌پذیرند و صرفا" میکوشند به‌بهترین شکلی‌که ممکن است زندگی کنند . از عامل دیگری‌نیز باید یاد شود که‌گرچه عاملی فرعی است امابدون اهمیت نیست (شاید در اروپای شرقی بیش از اتحاد شوروی اهمیت داشته باشد ، اما حتی در شوروی هم دارای‌وزنه مهمی است) . این‌عامل فاصله میان‌واقعیت و آمار است وبه‌این دلیل وجود دارد که‌کار عمده‌ای صرف‌تولید کالاهائی میشود که در مدار گردش موازی موردْ تجارت قرار میگیرد . یکی از دلائل آهسته‌کاری در بسیاری از واحدهای تولیدی بزرگ این‌است که بسیاری از کارگران ماهر پس ازاینکه‌کارشان تمام میشود به خانه میروند و به‌مشاغل دیگری اشتغال‌میورزند .

ولی پس از ذکر تمام این واقعیات ، باید این حقیقت را گفت که طبقه کارگر شوروی با مهارت‌های فنی‌اش باسطح بالای فرهنگیش و اشتیاق روشنش به‌تکمیل ظرفیت‌های فنی خود ، عمیقا" از هرگونه شرکت‌واقعی‌در اداره دولت‌واقتصادمحروم شده‌است .اصلاحات مختصری که‌در دهه بعد از ۱۹۶۰ انجام شد ، دست بالا درجه مختصری از همکاری کارگران را در ادارهٔ چند مساله معدود اجتماعی‌چون‌قواعد کار و دستمزدها ایجاد کرد . علاوه براین ، این همکاری‌هم به حد رابطه‌میان دستگاه‌اتحادیه‌های کارگری (یا به‌عبارت بهتر بخشی از بورکراسی) و مدیران کارخانه‌ها خلاصه میشد . مثلا" تشکیل مجامع عمومی اعضاءاتحادیه‌ها را ایجاب‌نمی‌کرد ، وگرنه مساله بسیارمتفاوت می‌بود ،یعنی ما را بنوع غیرمستقیمی از شرکت طبقه کارگر در اعمال قدرت ، نظر آنچه در دهه ۱۹۲۰ وجود داشت می‌رساند .

پس چرا هیچ نمایش انفجاری از اعتراض کارگری علیه‌این روال کار که می‌بایدبیشتر و بیشتر برای پرولتاریای شوروی غیرقابل‌تحمل باشد رخ‌نداده‌است ؟ فکر میکنم دو دلیل اصلی برای‌این‌مساله وجود دارد . دلیل‌اول فقدان یک الگو و بدیل است . بعبارت دیگر، بدبینی بسیار عمیق سیاسی و ایدئولوژیک حاصل انقلاب اکتبر و انحطاط استالینیستی آن در جهت الگوئی از رهبری‌اجتماعی که ربطی به‌نیازهای کارگری‌ندارد ، طبقه کارگر شوروی را عمیقا" ناامید کرده‌است . کارگران هیچ تمایلی به‌الگوی سرمایه‌داری‌هم‌ندارند. اماهنوز هیچ بدیل و راه سومی را نیز در نیا نمی‌بینند . کادرهائی درون طبقه کارگر شوروی وجود ندارند که قادر باشند الگوی جدیدی‌ازرهبری‌را ارائه نمایند . انهدام و ریشه کن کردن کلیه‌گرایش‌های اپوزیسیون کمونیستی توسط استالین و نابود ساختن همه کادرهای کمونیست تاثیر واقعا" مخربی بجا گذاشته است . درغیاب چنین‌الگو و بدیلی طبقه کارگر بسوی زندگی خصوصی ، خواستهای فوری ، سطح بالاتر زندگی وحتی ارتقاء

www.hks-iran.com

اجتماعی‌خود از طریق تحصیلات عالی (جنبه منفی‌مسابقه آموزشی که قابل انکارنیست) پناه برده‌است. کلیه این اشکال عقب‌نشینی عملا" اجتناب‌ناپذیرند. دومین دلیل عمده‌این‌است که پیشرفت غیرقابل انکاری در سطح زندگی و شرایط‌کار طبقه کارگر شوروی رخ داده‌است. این پیشرفت، که پس از مرگ استالین تابحال، یعنی بیش از بیست‌وپنج سال تقریبا" بدون وقفه ادامه یافته، آنچنان جوی را میان کارگران ایجاد کرده که بیشتر اصلاح‌طلب است تا انقلابی. انفجارهای گهگاهی، برسرمسائل خاص ممکن است‌رخ دهد. مثلا" زمانیکه کمبود مواد غذائی درکار است یا اختناق شدیدا" افزایش می‌یابد. اما بطور معمول کارگران شوروی امیدوارند که وضع خود را بافشار گذاشتن دورن همین نظام بهتر خواهند کرد و نه با بمبارزه‌طلبیدن همه‌جانبهٔ علیه آن.

ترکیب این دو عامل علت انفعال سیاسی کنونی طبقه کارگر است (عواملی که ما آنها را در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز مشاهده می‌کنیم). جهت انفجار بزرگتر باز هم‌چاشنی لازم است: یعنی‌یک پیروزی‌انقلابی در غرب، یا شکل‌گرفتن اپوزیسیونی کارآتر میان‌نیروهای غیرکارگری در اتحاد شوروی که بتواند با طبقه کارگر رابطه و تبادل نظر ایجاد نماید، یا تناقضات سخت عمیق و تکان دهنده درون خود بورکراسی و یا بحران‌های عمیق جدیدی دراروپای شرقی. میتوان امکانات دیگری را اضافه کرد، اما بهرحال چاشنی بیشتری لازم است تا وضعیت تغییر بنیادی یابد.

اینجا یک مساله شناخته نشده مهم دیگر وجود دارد: کارگران جوان شوروی چه فکر میکنند و جامعه را چگونه می‌بینند؟ غرضم کارگرانی است که در طول پنج، شش سال گذشته از مدارس حرفه‌ای و فنی فارغ‌التحصیل شده‌اند، هرگز تجربه‌ای ازدوران استالین و استالین زدائی نداشته‌اند، حتی اشغال چکسلواکی را هم‌ندیده‌اند که اخیرترین بحران بزرگ درون نظام حاکمیت بورکراسی به‌حساب‌میآید. این مساله بسیار مهمی است. دراینجا ممکن است با شگفتی‌های غیر مترقبه‌ای روبرو شویم. اما دراین لحظه ما نمی‌توانیم امید بیش از حد به تغییراتی در آینده نزدیکی داشته باشیم.

برژه: باتوجه به آنچه هم اکنون در باره طبقه کارگر شوروی گفتید، شاید بهتر باشد به آنچه قبلا" درباره ماهیت بورکراسی بحث کرده بودید برگردیم. من کاملا" قبول دارم که بورکراسی قابل قیاس با طبقه حاکم در یک وجه تولید کلاسیک نیست (مثلا" قابل قیاس با بورژوازی). اما آنچه برایم مورد سوال است، نه بطور کلی بلکه در رابطه با مورد خاص صورت‌بندی اجتماعی شوروی، این‌است: باتوجه به نقش عظیم دولت، خاصه در اقتصاد کشور، همانطور که برآن تاکید کرده‌اید، و باتوجه به‌انفراد کارگران از هم، آیا بورکراسی به‌چنان قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دست‌نیافته

www.hks-iran.com

که دیگر خارج از طبقه کارگر قرار گرفته باشد؟ واگر چنین باشد آیا موضع تروتسکی که از بورکراسی کارگری بحث میکند یعنی از یک بخش از طبقه کارگر که از طریق آن دیکتاتوری پرولتاریا بشکل ناقصی اما واقعی اعمال می‌شود ، ازاعتبار نیفتاده‌است؟

مندل: اگر تعریف بورکراسی را صرفا" به‌بالاترین قشر سلسله‌مراتب محدود کنیم ، واضح است که نمایش هرنسبتی بین آن با طبقه کارگر خواه‌نسبتی روانشناسانه باشد و خواه اجتماعی ، دائما" مشکلتر میشود . دراین صورت رابطه حداکثر به‌رابطه‌ای صرفا" تاریخی تقلیل می‌یابد . و تنها عاملی که از تعریف تروتسکی در مورد بورکراسی باقی خواهد ماند ــ بگذریم که ــ به‌گمان من همین‌عامل بازتعیین کننده‌است ــ وجه پاداش خواهد بود : یعنی این‌واقعیت که بورکراسی از آنجا که خود مالک ابزار تولید نیست ، سهم‌خود را در توزیع درآمد ملی منحصرا" بخاطر ما بازای کار خود تحویل می‌گیرد . این شامل بسیاری امتیازات میشود ، امابهرحال شکلی از حقوق بگیری است که با شکل دیگر آن که مزد خوانده‌میشود تفاوت کیفی ندارد . بهرحال با اینکه ممکن است این تعریف نظریه‌پردازان را راضی کند ــ بیش‌از همه‌مارکسیست‌ها را که‌اهمیت کلیدی به پدیده‌های اقتصادی می‌دهند ــ اما من از جنبه روانشناسانه و آموزشی آن را قانع‌کننده نمی‌بینم . تعریف بورکراسی بعنوان بورکراسی کارگری صرفا" براین مبنا که اینان نیز افرادی هستند که حقوقی بیست برابر یک کارگر عادی میگیرند پس مزد گیرنـــد ، استدلالی جدا"تجریدی است . با این وصف اعتبار این استدلال را باید تشخیص داد ، بویژه‌این‌نتیجه را که چنانچه بورکراسی سرچشمه اصلی درآمدش از مالکیت و غیره بشود ، دیگر بورکراسی کارگری نخواهد بود .

اما این‌تعریف محدود ازبورکراسی بکلی دلبخواه و از این‌رو خطاست . برخلاف آنچه برخی از منتقدین تروتسکی گفته‌اند چنین تعریفی از آن تروتسکی نیست .چنین تعریفی کاملا" از فهم واقعیت حاکمیت بورکراسی عاجز است . اگر واقعا" امکان داشت بورکراسی را به‌این‌افراد تقلیل داد ، یعنی به‌حداکثر چندصدهزارنفروشاید حتی چند ده‌هزار نفر ، دیگر قدرت نظارت عظیمی که برکل جامعه اعمال میکند غیرقابل توضیح میشد ، بخصوص که وسیله اصلی این‌نظارت در دوران استالین ، یعنی ترور خونین دائمی ، هراس واقعی از دست دادن نه‌فقط آزادی بلکه حیات ،امروزه دیگر به‌همان درجه سابق وجود ندارد . امابمحض اینکه تعریف بورکراسی را به‌کلیه آن لایه‌هائی در جامعه شوروی که بنحوی از انحاء از امتیازات ویژه‌ای برخوردارند بسط دهیم ، آنگاه بحث ازمیلیونها نفر مطرح است ، بین پنج تا ده ملیون وشاید بیشتر . این رقم شامل مجموعه بورکراسی اتحادیه کارگری ، کلیه درجه‌داران نیروهای نظامی ، نه‌فقط ژنرال‌ها و

www.hks-iran.com

مارشال‌ها بلکه افسرها هم، مجموعهٔ سلسله مراتب تصمیم‌گیرنده درکار تولید، نه‌فقط مدیران بلکه مهندسان هم، وبخش اعظم روشنفکران (به‌جز معلم‌ها که کمتر از کارگران مزد میگیرند ودارای امتیازات‌مالی‌نیستند) میشود.

با اختیار این تعریف صحیح از بورکراسی پایه‌های استدلال قبلی ازمیان میرود. چرا که بطور مطلق محقق است که تعداد زیادی از بورکراتهای امروز، به‌این معنای گسترده‌تر و واقعی کلمه، صرفا" کارگر زاده‌نیستند، بلکه خود سابقا" کارگر بوده‌اند. زمینه آن اشتیاق به‌تحصیلات و کسب‌مهارت‌های فنی که مشخصهٔ بخش اعظمی از طبقه کارگراست همین حرکت اجتماعی به‌بالا درجهت پیوستن به بورکراسی است.

یکی از مهمترین‌اسلحه‌هائی که بورکراسی جهت حفظ دیکتاتوری خود بکار برده است، دقیقا" همین تحرک است، یعنی این که بورکراسی توانسته‌است بخش بالای طبقه کارگر را در نسل‌های متوالی ازطریق‌اعطای‌آنچه‌نظام سرمایه‌داری نمی‌تواندبدهد درخود جذب کند. بالاترین چیزی که نظام سرمایه‌داری می‌تواند به یک کارگر ببخشد، موضعی میانی مابین پرولتاریا و بورژوازی است. پرواضح است مالکیتی به‌کارگر داده نمی‌شود که از آن طریق کارگر امکان یابد در راس یک‌کارخانه بزرگ بنشیند. اما ساختار خاص جامعه دراتحاد شوروی به بورکراسی قدرت میدهد که‌کارگر زادگان و حتی‌کارگران را جذب دستگاه خود کند، البته آنها را به راس این سلسله‌مراتب راه نخواهد داد اما وضعیت آنها به‌مراتب بهتر از به‌اصطلاح طبقه متوسط در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است.

اینجا یک مساله بسیار جالب و مشخص جامعه‌شناسی مطرح‌میشود. آیا پس از دوره صنعتی شدن و نخستین برنامه‌های پنج‌ساله و پس از تلاطمات جنگ دوم‌جهانی‌و آغاز جریان استالین‌زدائی خاصه دراین پانزده سال آخر، آیا این حرکت به‌سوی بالا به‌همان شکلی که در گذشته وجود داشت ادامه یافته است؟ ویا از سرعت آن، خاصه بالاتر از درجه معینی‌از سلسله‌مراتب کم شده‌است؟ برخی‌مدارک جالب دراین زمینه موجود است، اگرچه من‌از هیچ آمار و ارقام دقیقی اطلاع ندارم. مشخصا" آنچه که به راه یافتن به مطالعات دانشگاهی و به‌نیاز به درجات دانشگاهی مربوط میشود ــ واین تقریبا" در تمامی بخشهای بورکراسی برای بالاتر رفتن از سطح‌معینی لازمست ــ شور خاصی ایجاد مینماید. از آنجا که بورکراسی با همه قدرتش از امکان انباشت مالکیت خصوصی که امتیازهایش را تضمین کند بی‌بهره است ــ هربورکرات میکوشد این امتیازها را به فرزندانش(وبیشتر به پشرهایش تا دخترانش) منتقل سازد. یعنی از طریق دستیابی آنها به‌درجات دانشگاهی ورود آنان را به صف بوزکرات‌ها تضمین کند. این خود منشاء کشمکش‌های عمیق اجتماعی شده‌است. مبارزه جهت ورود به دانشگاه دائما" تشدید

www.hks-iran.com

میشود . بعنوان مثال ادبیات شوروی پراز مثال و توصیف این واقعیت است . روزی که جواب امتحان ورودی دانشگاهها اعلام می‌شود ، روز هیجان و نگرانی در کلیه شهرهای دانشگاهی اتحاد شوروی است .اتهام رشوه، تقلب ، حمایت از خویشاوند و . . . که کارگران و اقشار مردمی در چنین شرایطی به بورکراتها میزنند بسیار تندتر از اتهاماتی است که در مورد فقدان دسترسی به‌مدیریت کارخانه وارد می‌کنند . زیرا این جنبه‌ای از امتیاز بورکراتهاست که بیشتر قابل لمس است، به سهولت میتوان آن را مشاهده کرد ، ومستقیما" مربوط به مکانیزم اصلی جایگزینی است : یعنی آموزش و راهیابی به‌حرکت به‌سوی بالا . دراین‌مورد میتوان منتظر عکس‌العمل‌ها و مبارزات تندتری در آینده بود . یکبار دیگر ملاحظه می‌کنیم با اینکه بورکراسی ممکن است در جهت جدا کردن بندنافش با گذشته خود ، یعنی با طبقه کارگر وبا ایدئولوژی مارکسیستی بکوشد ، ولی کوشیدن یک چیزست و موفق شدن‌چیز دیگری است . اینجا یک روند پیش رونده مطرح است که‌هنوز تا به پایان رسیدن فاصله بسیار دارد و باز روشن‌است که ممکن است واکنش‌های تندی نیز رخ دهد .

برژه : آنطور که گفتید در تحرک اجتماعی کندی ایجاد شده‌است . حرکت به‌سوی بالا در پانزده سال‌گذشته وشاید حتی از پس از مرگ استالین کندشده‌و . . .

مندل : خیر ، خیر . دوره استالین زدائی خود تصفیه گسترده‌ای در دستگاه را موجب شد و جا برای افراد تازه‌ای باز شد ، که ما تازه این‌اواخر از آمارش باخبر شده‌ایم .

برژه : بهرحال این کندی تحرک به‌بالا گرد یک هسته ساختاری رخ داده است که تمامی دستگاه دولت و حزب را تشکیل می‌دهد . این ، سوال دیگری را در جهت همان سوال قبلی مطرح می‌کند . درچنین شرایطی آیا اصطلاح "دولت کارگری" هنوز معنائی دارد؟ یعنی در شرایطی که هسته‌اصلی‌ومرکزی‌که گرد آن قدرت شکل گرفته خارج ازطبقه کارگر است واین طبقه به‌هیچ رو دارای حق سیاسی نیست؟ درچنین شرایطی ، که از طبقه کارگر سلب هرگونه حقوق سیاسی شده اعتبار اصطلاح "دولت کارگری" چیست؟

مندل : درطول چهل سال گذشته ، ما در جنبش تروتسکیستی اصطلاح نامشروط "دولت‌کارگری" را جز در چند مورد معدود بکار نبرده‌ایم . ما از دولت کارگری" بطور بورکراتیک منحط شده" ویا "دولت کارگری‌بورکراتیک" یاد میکنیم که با "دولت‌کارگری" یکی نیست .تروتسکی مثال یک اتومبیل که داغون شده را می‌زند که با دیوار تصادف

www.hks-iran.com

کرده باشد. اینجا مساله مشکل، تمایز میان علم با فن آموزش است. فرمول "دولت کارگری بورکراتیک" به‌ضابطه نظریه مارکسیستی از دولت برمیگردد. درمارکسیزم چیزی به‌عنوان دولتی که‌ماوراء طبقات موجود باشد نمی‌شناسیم. دولت در خدمت منافع تاریخی یک طبقه معین است. اگر کسی صفت "کارگری" را از این‌عبارت بردارد، باید یکی از دو اصطلاح دیگر را جایگزین آن کند. یا دولت بورژوائی یا دولت بورکراسی که بدل به طبقه حاکم جدیدی شده باشد. من قبلا" اثبات کرده‌ام که‌چرا بکار بردن‌این دو صفت مطلقا" خطاست وحتی به‌مراتب گیج‌تر از بکار بردن اصطلاح "دولت‌کارگری" است و یک گیجی غیرمنطقی و غیرعقلانی هم‌ایجاد می‌کند. بگذارید یک مثال بزنم. اگر قبول کنیم که بورکراسی یک طبقه جدید است، آیا احزاب کمونیست که به‌قدرت می‌رسند میتوانند احزاب "بورکراتیک" خوانده شوند؟ پس آیا در کشورهای سرمایه‌داری مبارزه طبقاتی بین سه نیرو جریان دارد: بین طبقه کارگر، بورژوازی و بورکراسی؟ ویا بورکراسی تنها طبقه‌ای در تاریخ‌است که فقط پس از تسخیر قدرت تبدیل به یک طبقه می‌شود وتاقبل از آن وجود خارجی نداشته‌است؟ آیا حزب کمونیست چین تا لحظه تسخیر قدرت یک حزب کارگری ــ یا حزب کارگری و دهقانی، این جنبه در اینجا مهم نیست ــ محسوب میشد و پس ازتسخیر قدرت بدل به‌حزب بورکراتیک شد؟ این همه به مسائل ضد ونقیض و به‌نفهمیدن وقایع جهان امروز می‌انجامد. عملا" شرکت روزمره در مبارزه طبقاتی در سطح‌جهانی را غیرممکن میسازد و این به‌مراتب از مشکلات عملی ــ سیاسی یا آموزشی بکار بردن اصطلاح "دولت کارگری، در مورد اتحاد شوروی خطرناکتر است. زمانیکه بین‌الملل چهارم، به پیروی از تروتسکی، می‌گوید که هنوز یک دولت کارگری بورکراتیک منحط شده دراتحاد شوروی بر سر کار است وبدین معنی در آنجا هنوز شکلی از دیکتاتوری‌پرولتاریا موجود است، این‌اصطلاح را بمعنای دقیقی بکار می‌برد و نه بیش از آن. تا به‌امروز این دولت از ساختارها و مناسبات تولیدی دوگانه‌ای که پس از انقلاب اکتبر بوجود آمد دفاع کرده‌است، یعنی تا به‌امروز این دولت ازاحیاء سرمایه‌داری و قدرت‌یابی یک طبقه بورژوای جدید جلوگیری کرده است و نگذاشته است بازمالکیت سرمایه‌داری ومناسبات‌تولیدی سرمایه‌داری پیداشوند.

صرفا" دراین معنی است که‌ما صفت "کارگری" را در مورد این دولت بکار میبریم. ولی باوجود این، صفت کارگری دارای معنای تاریخی عمیقتری است‌که از طریق مقایسه با نظام‌های دیگر و وضعیت‌های‌انتقالی دیگر روشن میشود. اجازه بدهید یک مثال روشنگر تاریخی بزنم: اگر ما نتیجه آنچه را که تاحدودی بطور سطحی دوره سلطنت مطلقه خوانده میشود مورد بررسی قرار دهیم ملاحظه می‌کنیم که در بخش اعظم اروپا این دوره در حکم‌زمان‌انباشت اولیه سرمایه و ظهور بورژوازی جوان‌محسوب میشود. این

www.hks-iran.com

عصر قدرت‌یابی این بوژوازی است . به‌عبارت دیگر عصری است که‌راه را برای انقلاب بورژوائی گشود . ولی درعین‌حال اگر مساله را ازنظرگاه دیگری ملاحظه کنیم ، یعنی از زاویه دید آنچه که از اشرافیت نیمه ــ فئودال باقی مانده بود ،مسلم به‌نظر میرسد که قدرت مطلقه سلطنت مستقر ، این طبقه فرتوت و منحط را نجات داد و بمدت دو قرن بعدی و شاید هم بیشتر به‌آن امکان ادامه حیات داد . واین‌ادامه‌حیات‌از طریق بسیار ساده‌ای صورت میگرفت : از آنجا که در آمد زمین اشرافیت نیمه ــ فئودال برای حفظ نوع زندگی و عادات اشرافیت دیگر کافی نبود ، سلطنت مطلقه چون یک "تلمبه مالی" درآمد لازم را از طبقات دیگر جامعه ،عمدتا" از دهقانان و بورژوازی جمع می‌کرد و بشکل پاداش و کمک به‌اشرافیت دربار منتقل می‌کرد . بنابراین میتوان گفت که دولت سلطنت مطلقه یک دولت نیمه ــ فئودال بود که از منافع تاریخی اشرافیت دفاع‌میکرد . امااگر این‌مطلب را بدین‌گونه تفسیر کنیم که‌این دولت از اشراف فئودال آنچنان که بودند یا میخواستند باشند دفاع میکرد ــ البته من‌از قرون شانزدهم و هفدهم بحث میکنم و نه از قرن دوازدهم ــ این‌بوضوح حرف بیهوده‌ای است . درست برعکس، دولت به‌این اشراف حمله می‌کرد مبانی قدرت این‌اشرافیت را در اروپا با چنان خشونت و قاطعیتی منهدم ساخت که کمتر ازاختناق ضدکارگری که بورکراسی در اتحاد شوروی ایجاد کرده‌است نبود . ازاین رو تمایز عظیمی میان حفظ ساختارهای معین اجتماعی ــ اقتصادی (که از نظر تاریخی با منافع یک طبقه اجتماعی‌خاص در رابطه‌است) از یکسو و از سوی دیگر دفاع ازمنافع فوری و روزمره این طبقه اجتماعی بمعنی جایگاهی که او خود در اجتماع برای خود می‌بیند و میخواهد وجود دارد . این نکته‌ای است که صحت تعریف ما را از اتحاد شوروی به‌عنوان یک دولت کارگری بورکراتیک منحط شده هم از جنبه تاریخی و هم از جنبه نظری نشان میدهد .

باوجود این باید گفت که هرکس که به‌مساله نه‌برمبنای این ضوابط بلکه‌صرفا" از جانب فهم عام وساده نگاه کند ، برایش درک و جذب این تعریف مشکل خواهد بود . واضح است که جهت فهم عام ، حرف بی‌معنائی بنظر می‌آید که بگوئیم دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی علیرغم اینکه اکثریت پرولتاریا نه‌تنها دیکتاتوری نمیکند بلکه اصولا" فاقد هرگونه قدرتی است ، وجود دارد . واگر کسی "دیکتاتوری پرولتاریا" را به‌عنوان "حکومت مستقیم طبقه‌کارگر" بشناسد و تعریف کند ،واضح‌است که‌این دیکتاتوری در شوروی وجود ندارد . اما به‌نظر ما ، دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی صرفا" به‌معنای استخراج شدهٔ بالا ، غیرمستقیم و در وجه‌اجتماعی ــ نظری کلمه وجود دارد . ولی بحث اینجا دیگر لغوی می‌شود وبحثی جالب نیست . چون به‌محض اینکه برچسب‌ها را کنار بگذاریم و بخواهیم به شرح بیشتر و جزئیات دقیق‌تر بپردازیم ، به

www.hks-iran.com

مسائل اصلی میرسیم که‌ابدا" مسائل نامگذاری و برچسب‌گذاری نیستند. مسائل چون: موقعیت بورکراسی در جامعه شوروی‌چیست؟ آیا همان موقعیت یک‌طبقه حاکم است؟ با کدام روش‌ها بورکراسی قدرت و امتیازهایش را می‌تواند بمدتی نامعلوم مستقر سازد؟ آیا این روش‌ها همانند روش‌هائی هستند که طبقه حاکم اختیار میکند؟ آیا طبقه کارگرمیتواند دراین‌وضعیت تغییری ایجاد کند؟ آیا باید کل نظام‌اقتصادی را زیر و رو کند یا کافی است که‌نظام قدرت را تغییر دهد؟ تغییری که محققا" نتایج اقتصادی بسیاری نیز دارد اما خود با انقلاب اجتماعی فرق میکند. وقتی بخواهیم مشخص‌تر، ملموس‌تر و دقیق‌تر صحبت‌کنیم تفاوتهای بحث از بین نمی‌روند و برعکس معنی واقعی آنها نمودار میگردد. آنوقت دیگر مساله تفاوت در برچسب‌ها، اصطلاح‌ها یا مفاهیم نیستند، بلکه تفاوت در تفسیر جوانب متناقض جامعه شوروی و در نتایج سیاسی متفاوتی است که از ارزیابی این پدیده‌ها بدست می‌آید.

برژه: وضعیت آشکارا متضاد بورکراسی و بویژه تناقض‌های درونی آن یک مساله بسیار عملی رامطرح میسازد (با اینکه متاسفانه فعلا" هنوز مساله حادی نیست): ماهیت انقلاب ضدبورکراتیک چیست؟اینجا باز سلسله‌ای ازمسائل، خاصه در رابطه بااصطلاح "انقلاب سیاسی"، ظاهر میشوند. تروتسکی یک‌تعریف ساده بدست داده، تعریفی با مثالهای‌تاریخی که‌همواره مشابه نیستند. در کتاب‌انقلابی که به‌آن‌خیانت‌شداو انقلاب سیاسی را با انقلابهای ۱۸۳۰و۱۸۴۸ در فرانسه و با انقلاب ۱۹۱۸درآلمان مقایسه میکند. او مقایسه‌های دیگری هم کرده، اما همواره به‌این‌مثالها بازگشته است. بعبارت دیگر تغییراتی که تحت تاثیر بسیج توده‌ها رخ‌می‌دهد، ولی با تغییرات اساسی در ساختار دستگاه دولتی همراه نیست. از طرف دیگر درهمان زمان تروتسکی چنین استدلال می‌کرد که بورکراسی بایدازشوراهائی که‌از نو ساخته می‌شوند اخراج شود. واین بحث داعی درون بین‌الملل چهارم، دستکم در سالهای قبل از جنگ ایجاد نموده بود. از این‌رو این سوال پیش میآید که آیا بکار گرفتن اصطلاح "انقلاب سیاسی" ریشه برخی از ابهامات نبوده‌است؟ زیرا در گذشته برخی از رفقا ــ که‌تصادفا" اکثر آنها از تعریف تروتسکی فاصله می‌گرفتند ــ چنین بحث می‌کردند که تغییر اتحاد شوروی از طریق فشار به‌بورکراسی و حتی اصلاح بورکراسی بدست خود هم ممکن است در نتیجه آیا تاکید برسر محتوای این‌انقلاب حیاتی‌نیست؟ یعنی‌تاکید براین نکته که این‌انقلاب، گذشته از هر قدم و مرحله‌میانی، نهایتا" باید به درهم شکستن دستگاه دولتی‌کنونی‌منجر شود، باید بورکراسی را از شوراها بیرون براند وقاعده جدیدی برای مدیریت وازاین طریق برای اقتصاد بابرنامه مستقر سازد (درعین حال که‌تمرکز برنامه‌ریزی را حفظ می‌کند).

www.hks-iran.com

آیا بهتر نیست تاکید را برمحتوای این انقلاب ضد بورکراتیک گذاشت تا بر اصطلاح "انقلاب سیاسی" که می‌تواند ابهام‌ایجاد کند ؟

مندل : من فکر میکنم ابهام در اصطلاح "انقلاب‌سیاسی" نیست ،بلکه‌درویژگی انقلاب سیاسی در یک دولت کارگری نهفته است . دولت کارگری بنابه‌تعریف ، حتی اگر بورکراتیزه شده باشد باز قدرت‌اقتصادیش استثنائی است . در نتیجه یک انقلاب که "بطور خالص سیاسی" باشد (اصطلاحی که بهرحال بی‌معنی است) واضحا" چنان نتایج اجتماعی ـ اقتصادی ببار خواهد آورد که بمراتب بیشتر از نتایج انقلاب سیاسی بورژوائی خواهد بود . انقلاب سیاسی بورژوائی حداکثر بجای یک بخش از طبقه بورژوا بخش‌دیگری‌رابه‌قدرت‌می‌رساندوو به‌هیچ رو نظام‌مالکیت خصوصی ، رقابت سرمایه‌داری ، استثمار طبقه کارگر و غیره را تغییر نمیدهد .

باید بگویم خصوصیاتی که به‌انقلاب سیاسی اطلاق کردید دقیق نیست . به‌نظر من بهترین تعریف انقلاب سیاسی این‌است: گرفتن مدیریت دولت ، اقتصاد وتمامی حوزه‌های فعالیت اجتماعی در دست توده‌تولیدکنندگان و زحمتکشان ، در شکل قدرت شوراهای کارگری که بطور دمکراتیک انتخاب شده‌باشد . اصطلاح "بیرون کردن بورکراسی از شوراها" نیز مبهم است ،زیرا معنای آن بستگی به‌این دارد که‌ما خود بورکراسی را چگونه‌تعریف کنیم .خطراین‌هست که آزادی انتخاب و آزادی سیاسی کارگران به‌این‌وسیله محدود می‌شود . من معتقدم‌که‌این آزادی به‌هیچ وجه نباید محدود گردد ، همانطور که برنامه انتقالی میگوید کارگران باید آزاد باشند هرکس را که میخواهند به‌شوراها انتخاب کنند . این آزادی باید هیچ محدویت یا از پیش کنار گذاشتن کسی را دربرنداشته باشد . لازمهٔ این امر وجودنظام چند حزبی و برقراری آزادی‌های سیاسی و شخصی است به معیارهای بسیار وسیعتر از آنچه‌تا بحال در اتحاد شوروی وجودداشته ، بجز در دوران اولیه پس از انقلاب اکتبر .همچنین تجربه‌انواع و اقسام شکل‌های جدید اعمال قدرت لازم خواهد بود . اهمیتی‌ندارد که اسمش را "ازهم جدا کردن" قطعات دستگاه دولتی بگذاریم یانه . خود مدیریت ، حتی خود ـمدیریت تحت برنامه و مرکزیت یافته ، غیرقابل تصور است مگر اینکه بخش عمده‌ای از دستگاه مرکزی دولتی که‌امروز دراتحاد شوروی موجود است ازمیان برداشته شود ، اما دستگاه دولتی صرفا" این بخش عمده مرکزی نیست .

بمحض اینکه این‌مضمون روشن باشد ، می‌بینیم که آیا اختلافات اساسی وجود دارد یا صرفا" مشاجرات لغوی‌درمیان‌است . بحث لغوی جالب نیست ، چرا که‌همواره تجریدی باقی میماند . تمایزات اساسی به‌تحلیل‌های متفاوت ازواقعیت جامعه شوروی و به‌دیدهای

www.hks-iran.com

گوناگون‌ازاینکه قدرت کارگری و دیکتاتوری واقعی پرولتاریا چگونه باید باشند بازمی‌گردد شاید یکی‌از این‌اختلافها به‌ظرفیت‌ها و محدویت‌های طبقه کارگر نیز مربوط شود. اینجا باز بعد تاریخی و نسبیت تاریخی نباید فراموش شود. طبقه کارگر اتحاد شوروی امروزه باطبقه‌کارگرشوروی‌درسالهای ۱۹۳۷یا۱۹۲۷یا۱۹۱۷ غیرقابل‌قیاس است این طبقه نه‌فقط از نظر عددی تغییر یافته و رشد قابل ملاحظه‌ای داشته، نه‌فقط‌از نظر آگاهی سیاسی و طبقاتی تغییر کرده و دراین زمینه پیشرفت‌عظیمی‌کرده، بلکه از نظر سطح آموزش، آگاهی به‌فن، فرهنگ و ظرفیت اداره کردن‌اقتصاد و سیاست نیز عوض شده‌است. آنچه برای طبقه کارگر آن دوره بلافاصله پس‌ازانقلاب اکتبر اجرایش سخت دشوار بود، امروز بمراتب سهل‌تر شده‌است.

این‌مساله باقی میماند که کدام چاشنی ــ داخلی یا خارجی ــ میتواندپرولتاریا را از نظر آگاهی طبقاتی باز آماده انفجار نماید. اگر این حرکت ایجاد نشود بهرحال بحث "انقلاب سیاسی یا انقلاب اجتماعی" مطلقا" بی‌فایده خواهد ماند. زیرا در آنصورت مساله‌اصلی مساله ضدانقلاب و متوقف کردن آن می‌شود. اما اگر انتظار ما واقع‌بینانه از آب درآید ــ وعلائم بسیاری نشان میدهد که‌این انتظار واقع‌بینانه‌است ــ آنگاه‌این‌مساله که ما آیا شاهد یک انقلاب سیاسی خواهیم بود، یا شاهد یک انقلاب اجتماعی یا شاهد ترکیبی ازایندو بهرحال مساله‌ای با اهمیت محسوب نمیشود. ما صرفا" با شادمانی و شعف پایان این فصل از تاریخ را اعلام خواهیم کرد، فصلی‌از تاریخ که برای‌انسانیت و بیش از همه برای‌جنبش کمونیستی بین‌المللی گران تمام شده و ادامهٔ آن برای انقلاب سوسیالیستی جهانی نیز سخت گران تمام شده و خواهد شد. اما در آن هنگام پرولتاریای شوروی و جهان به‌این فصل با قاطعیت خاتمه خواهند داد.

ترجمه از . الف ــ ب

www.hks-iran.com